# در آغوش خدا

## مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : در آغوش خدا/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: وثوق، 1387

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : موسسه اندیشه سبز شیعه؛ دفتر چهارم.

شابک : 10000 ریال: ج.4. : 978-964-2594-63-4

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه:ص.[73] - 91.

موضوع : علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت -- داستان

موضوع : سقیفه بنی ساعده-- داستان

رده بندی کنگره : BP223/5 /خ4د4 1300ی

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 2588850

ص: 1

## اشاره

ص: 2

در آغوش خدا

مهدی خدامیان آرانی.

ص: 3

ص: 4

## فهرست

تصویر



ص: 5

تصویر



ص: 6

## مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَ-نِ الرَّحِیمِ

آیا شما هم از مرگ می ترسید؟

من نمی دانم پاسخ شما به این سؤال چیست اما این را می دانم که با خواندن این کتاب، می توانید نگاهی زیبا به مرگ داشته باشید.

به راستی، چگونه است که مرگ برای مؤمن، این قدر دلنشین است؟

چون لحظه جان دادن، چهارده معصوم(علیه السلام) به دیدار مؤمن می آیند و از او دلجویی می کنند.

تصوّرش را بکن، لحظه جان دادن، چشم خود را باز می کنی و رسول خدا و حضرت علی(علیه السلام) را بالای سر خود می بینی!

و صدای خدای خویش را می شنوی که تو را به بهشت جاودان دعوت می کند تا در آغوش مهربانی او باشی!

و چون این صدا را می شنوی که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند مرگ را در کام خود شیرین می یابی.

ص: 7

این کتاب که برگرفته از احادیث و سخنان اهل بیت(علیهم السلام) می باشد به تو کمک می کند تا تصویری روشن و واضح از چگونگی جان دادن داشته باشی و باور کنی که با مرگ به آغوش مهر او می روی.

من این کتاب را برای تو نوشتم و اکنون نوبت توست تا کتاب خودت را بخوانی و بدانی که مرگ را هم می توان به گونه ای زیبا دید.

مهدی خدّامیان آرانی

قم، مهر ماه 1386

ص: 8

## چرا در سجده گریه کردی؟

این صدای گریه کیست که به گوش می رسد؟

آن آقا کیست که به سجده رفته است و چنین می گرید؟

بیا نزدیک برویم.

عدّه ای دور او جمع شده اند.

یکی از آنها می گوید: «ای امیر مؤمنان ! گریه شما، قلب ما را آتش زد، شما را چه شده است؟».

حتماً متوجه شده ای که من تو را به مسجد کوفه برده ام تا برایت خاطره ای از حضرت علی نقل(علیه السلام) کنم.

آری، صدای گریه حضرت علی(علیه السلام) در سجده، آن قدر بلند است که توجّه همه مردم را به سوی خود جلب کرده است.

به راستی چه شده است که حضرت علی(علیه السلام) این چنین اشکش جاری شده است؟

ص: 9

گوش کن، خود آن حضرت جواب می دهد:

من در سجده مشغول راز و نیاز با خدای متعال بودم و در آن حالت، خواب به چشم من آمد و در خواب، رسول خدا را دیدم که به من فرمود: «یا علی ! من مشتاق دیدار تو شده ام ! یا علی، خیلی وقت است که تو را ندیده ام ! خدا به وعده خود در مورد تو، وفا می کند».

من می خواستم بدانم که خدا در مورد من حقّ من، چه لطف و عنایتی نموده است.

برای همین از رسول خدا سؤال کردم که خدا چه وعده ای در مورد من داده بود.

پیامبر فرمود: «خدا وعده کرده بود تا من و تو و همسرت زهرا و فرزندان تو را در بهترین مکان بهشت، کنار هم جمع نماید».

من از رسول خدا در مورد شیعیانم سؤال کردم که آنها در کجا خواهند بود؟

آن حضرت فرمودند: «شیعیان، با ما خواهند بود و خانه های آنها در بهشت در کنار خانه های ما خواهد بود».

من از پیامبر سؤال کردم که جان دادن شیعیان من چگونه خواهد بود؟

ص: 10

آن حضرت فرمودند: «کسی که در هوای گرم تشنه شده باشد هیچ چیز برای او به دلنشینی آب سرد و گوارا نیست.

مرگ در کام شیعیان تو دلنشین تر از نوشیدن آب گوارا در هنگام تشنگی می باشد».[(1)](#content_note_11_1)

سخن علی(علیه السلام) به پایان رسید.

بار خدایا! ما را در زمره شیعیان واقعی حضرت علی(علیه السلام) قرار ده تا مرگ در کام ما این چنین دلنشین باشد.

آری، کسی که پیرو واقعی آن امام همام باشد مرگ برای او لذت بخش خواهد بود.

ص: 11

1- 1. . «عن علی بن أبی طالب علیه السلام وهو ساجد یبکی علا نحیبه وارتفع صوته بالبکاء، فقلنا: یا أمیر المؤنین ، لقد أمرضنا بکاؤ وأمضّنا وشجانا ، وما رأیناک قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: کنت ساجداً أدعو ربّی بدعاء الخیرات فی سجدتی ، فغلبنی عینی ، فرأیت رؤا هالتنی وأقلقتنی، رأیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قائماً وهو یقول: یا أبا الحسن ، طالت غیبتک ، فقد اشتقت إلی رؤاک، وقد أنجز لی ربّی ما وعدنی فیک. فقلت: یا رسول اللّه ، وما الذی أنجز لک فیّ ؟ قال: أنجز لی فیک وفی زوجتک وابنیک وذرّیتک فی الدرجات العلی فی علّیین، قلت: بأبی أنت وأُمّی یا رسول اللّه فشیعتنا ؟ قال: شیعتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: یا رسول اللّه ، فما لشیعتنا فی الدنیا ؟ قال: الأمن والعافیه، قلت: فما لهم عند الموت ؟ قال: یحکم الرجل فی نفسه ویؤر ملک الموت بطاعته، قلت: فما لذلک حدّ یعرف ؟ قال: بلی، إنّ أشدّ شیعتنا لنا حبّاً یکون خروج نفسه کشرب أحدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتقع به القلوب...»: بحار الأنوار ج 1616، ص 42 باب 194.

## به دیدنت آمدم چون دوستت دارم

آیا موافقی با هم به شهر کوفه، به خانه حضرت علی(علیه السلام) برویم؟

نگاه کن، آن پیرمرد کیست که آرام آرام به سوی این خانه می آید.

او در حالی که از عصای خود کمک می گیرد به خانه امام نزدیک می شود.

آیا او را شناختی؟

او «حارث هَمْدانی» است که به دیدن امام خود می رود.

آیا موافقی همراه او باشیم؟

هنگامی که حضرت علی(علیه السلام)، نگاهش به حارث می افتد که با این حالت بیماری، به خدمت او حارث می گوید: «ای امیر مؤمنان ! محبّت شما مرا به اینجا کشانده است».

امام می فرماید: «ای حارث، آیا مرا دوست داری؟».

ص: 12

حارث در جواب می گوید: «آری، به خدا قسم من شما را دوست دارم».

من خیلی تعجّب می کنم که چرا حضرت علی(علیه السلام)، این سؤال را از حارث می کند، معلوم است که حارث هَمْدانی، عشق اهل بیت(علیهم السلام) را به سینه دارد و گر نه با این شدت بیماری به خانه آن حضرت نمی آمد.

اما این سؤال امام، حکمتی دارد، خوب است کمی صبر کنیم.

امام چون جواب حارث را می شنود می فرماید:

اکنون که مرا دوست داری، بدان که مرا در چند جا خواهی یافت:

- آن موقعی که بخواهی جان بدهی و لحظه مرگ تو فرا رسد، مرا نزد خود خواهی یافت و با دیدنم شادمان خواهی شد.

- مرا کنار حوض کوثر خواهی یافت که چگونه دوستان خود را سیراب می سازم، ای حارث، مرا آن روز خواهی دید و شادمان خواهی شد.

- روز قیامت مرا خواهی یافت در حالی که «پرچم حمد» را به دست گرفته ام و همراه با رسول خدا، از روی پل صراط عبور کرده و به سوی بهشت می رویم، و تو آن لحظه نیز شادمان خواهی شد.

حارث همدانی با یک دنیا خوشحالی، خانه امام خویش را ترک کرد در حالی که یقین داشت که امام مهربان او، در لحظه جان دادن به سر بالین او خواهد آمد.

حضرت علی(علیه السلام) هم به وعده خود وفا کرد و لحظه جان دادن حارث، او را تنها نگذاشت.[(1)](#content_note_13_1)

ص: 13

1- 2. . عن الحارث الهمدانی قال: «دخلت علی أمیر المؤنین علی بن أبی طالب علیه السلام فقال: ما جاء بک ؟ فقلت: حبّی لک یا أمیر المؤنین، فقال: یا حارث أتحبّنی ؟ قلت: نعم واللّه یا أمیر المؤنین، قال: أما لو بلغت نفسک الحلقوم رأیتنی حیث تحبّ، ولو رأیتنی وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غریبه الإبل لرأیتنی حیث تحبّ، ولو رأیتنی وأنا مارّ علی الصراط بلواء الحمد بین یدی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم لرأیتنی حیث تحبّ»: کشف الغمّه ج 1381، بحار الأنوار ج 6 ص 181، ج 27 ص 157، الفصول المهمّه ج 1 ص 315. عن الأصبغ بن نباته قال: «دخل الحارث الهمدانی علی أمیر المؤنین علیّ علیه السلام فی نفر من الشیعه وکنت فیهم، فجعل الحارث یتّئد فی مشیته ویخبط الأرض بمِحجَنه ، وکان مریضاً، فأقبل علیه أمیر المؤنین علیه السلام ، وکانت له منه منزله فقال: کیف تجدک یا حارث؟ فقال: نال الدهر یا أمیر المؤنین منّی... وأبشّرک یا حارث لتعرفنی عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمه، قال الحارث: وما المقاسمه؟ قال: مقاسمه النار ، أقاسمها قسمه صحیحه، أقول: هذا ولیّی فاترکیه، وهذا عدوّی فخذیه...»: الأمالی للمفید ص 3، الأمالی للطوسی ص 625، مدینه المعاجز ج 3 ص 116، بحار الأنوار ج 6 ص 178، ج 6 ص 120، خاتمه مستدرک الوسائل ج 2 ص 218، الغدیر ج 11 ص 222. عن الحارث الأعور قال: «أتیت أمیر المؤنین علیه السلام ذات لیله ، فقال: یا أعور ، ما جاء بک ؟ قال: فقلت یا أمیر المؤنین ، جاء بی واللّه حبّک، قال: أما إنّی سأحدّثک لشکرها، أما إنّه لا یموت عبد یحبّنی فتخرج نفسه حتّی یرانی حیث یحبّ، ولا یموت عبد یبغضنی فتخرج نفسه حتّی یرانی حیث یکره...»: اختیار معرفه الرجال ج 1 ص 299، بحار الأنوار ج 6 ص 192، الغدیر ج 11 ص 222، معجم رجال الحدیث ج 5 ص 173، ج 10 ص 211، قاموس الرجال ج 12 ص 46، أعیان الشیعه ج 4 ص 366.

## آخرین قطره اشک

به من خبر دادند که هر چه زودتر خود را به بالین حاج حسین برسانم زیرا او لحظه های آخر عمر خود را سپری می کند.

حاج حسین یکی از دوستان خوب من بود، فردی مؤمن و معتقد که همواره تلاش می کرد به فقرا کمک نموده و مشکلی از جامعه خود بر طرف ه سازد.

من هر چه سریعتر خود را به بیمارستانی که حاج حسین در آن بستری بود رساندم.

همه فرزندان او در آنجا حاضر بودند و آرام آرام اشک می ریختند زیرا دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن او نداشتند.

آنها آخرین توشه های خود را از زندگی پدر مهربان خویش بر می چیدند، آنها باور نمی کردند به این زودی پدر خویش را از دست بدهند.

آری، پدر و مادر نعمت هایی هستند که تا زمانی که در میان ما می باشند، قدر آنها را نمی دانیم اما وقتی که آنها را از دست دادیم، می فهمیم که ارزشمندترین سرمایه زندگی خود را از دست داده ایم.

ص: 14

به هر حال، حاج حسین، در حال جان دادن بود و همه گریه می کردند.

در این میان، حواس من به چیز دیگری بود، من به چشم های حاج حسین نگاه می کردم و دنبال چیزی می گشتم.

آیا شما می توانید حدس بزنید که من در این میان دنبال چه بودم؟

من به دنبال یک قطره اشک بودم، قطره اشکی که از گوشه چشم حاج حسین جاری شود.

و بالاخره آن قطره را یافتم، زیباترین قطره اشکی که تا به حال دیده بودم.

به نظر شما آیا این اشکِ غم و غصه است؟

آیا حاج حسین ما ناراحت است که اشک می ریزد؟

شاید بگویی گریه او برای این است که دیگر فهمیده است باید از همه دوستان و آشنایان خود جدا شود و تنهای تنها به سفر قبر و قیامت برود.

اما این طور نیست، این اشک، اشکِ غم نیست !

این اشکِ شادی و سرور است، این شادمانی است که به صورت این قطره اشک جلوه کرده است.

و حتماً از سخن من سخت تعجب می کنی !

آخر در این لحظه جان دادن، چه چیز دوست داشتنی پیش آمده است که انسان به خاطر آن شادمان شود تا آنجا که اشک شوق بریزد؟

شما تا به حال هر چه در مورد مرگ شنیده اید این بوده است که سخت ترین لحظه ها برای انسان، موقعی است که انسان می خواهد جان بدهد و از این دنیا به سوی آخرت سفر کند و برای همین می گویی: آقای نویسنده، حتماً اشتباه کردی، آن گریه دوست تو، گریه غم و اندوه بوده است.

ص: 15

حالا که این طور شد من حدیثی را برایت نقل می کنم:

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)، از آن حضرت در مورد گریه مؤمن در موقع جان دادن، سؤال نمود.

سؤال او این بود: به راستی چرا مؤمن هنگام مرگ، اشک می ریزد؟

امام صادق(علیه السلام) در جواب او فرمود: «آن لحظه ای که مؤمن، نگاه می کند و می بیند که رسول خدا، به بالین او آمده است، اشک شوق می ریزد ».

بعد امام صادق(علیه السلام) فرمود: «آری، انسان هنگامی که عزیز خود را (که به او خیلی علاقه دارد) می بیند، اشک شوق می ریزد».[(1)](#content_note_16_1)

خواننده محترم !

دوست من، حاج حسین، یک عمر به رسول خدا و اهل بیت(علیهم السلام) عشق می ورزید و زندگی خود را وقف خدمت به این خاندان کرده بود، اکنون که همه از او دل بریده اند، اکنون که دیگر هیچ کس، نمی تواند برای او کاری بکند، ناگهان چشم خود را باز می کند و رسول خدا را در کنار خود می بیند، پس حق دارد که اشک شوق بریزد !

جانم به فدای آن چهارده نور پاک که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها فراموش نمی کنند.[(2)](#content_note_16_2)

ص: 16

1- 3. . عن یحیی بن سابور قال: «سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول فی المیّت تدمع عینه عند الموت ، فقال: ذلک عند معاینه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، یری ما یسرّه، قال: ثمّ قال : أما تری الرجل إذا یری ما یسرّه فتدمع عینه ویضحک؟»: الکافی ج 3 ص 133، علل الشرائع ج 1 ص 307، معانی الأخبار ص 236، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 13، مستدرک الوسائل ج 2 ص 161،کتاب الزهد للحسین بن سعید ص 83، الفصول المهمّه ج 1 ص 303، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 14، میزان الحکمه ج 4 ص 2798.

2- 4. . عن أبی بصیر قال: «قال أبو عبد اللّه علیه السلام: إذا حیل بینه وبین الکلام ، أتاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ومن شاء اللّه، فجلس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عن یمینه، والآخر عن یساره، فیقول له صلی الله علیه و آله وسلم: أمّا ما کنت ترجو فهو ذا أمامک، وأمّا ما کنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثمّ یفتح له باب إلی الجنّه فیقول: هذا منزلک فی الجنّه، فإن شئت رددناک إلی الدنیا ولک فیها ذهب وفضّه، فیقول: لا حاجه فی الدنیا، فعند ذلک یبیَضّ لونه، ویرشح جبینه، وتتقلّص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عینه الیسری، فأیّ هذه العلامات رأیت فاکتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الکافی ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 144، تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 555.

## به سوی ما بشتاب !

حتماً تا به حال نام «ابو حمزه ثمالی» را شنیده اید؟

او یکی از یاران امام سجاد و امام باقر(علیه السلام) بود.

او کسی است که دعای امام سجاد(علیه السلام) در شبهای ماه رمضان را برای ما نقل کرده است.

یاد شبهای ماه رمضان به خیر !

نمی دانم به معانی دعاهایی که می خوانی توجّه می کنی؟

«بار خدایا ! امید ما را نا امید نکن، ما معصیت تو کردیم ولی به عفو و بخشش تو امیدواریم، پس گناهان ما را ببخشای».[(1)](#content_note_17_1)

بعد از وفات امام سجاد(علیه السلام)، ابو حمزه برای دیدن امام باقر(علیه السلام) و بیعت با آن حضرت به سوی مدینه حرکت می کند.

راه طولانی کوفه تا مدینه در پیش روی اوست و او این همه راه را به عشق زیارت امام خویش، طی می کند.

ص: 17

1- 5. . «إنّ لنا فیک أملاً طویلاً ، إنّ لنا فیک رجاءً عظیماً ، عصیناک ونحن نرجو أن تستر علینا...»: مصباح المتهجّد ص 86، إقبال الأعمال ج 1 ص 162، المصباح ص 92.

سفر سخت و طاقت فرسایی است، بیابان های خشک را باید پشت سر گذاشت.

این سفر مدتها طول می کشد اما ابو حمزه، با عشقی بزرگ، قدم بر می دارد و به سوی مدینه به پیش می رود.

دیگر به نزدیکی های مدینه رسیده ایم، آن سیاهی هایی که می بینی نخلستان های مدینه است.

اینجا مدینه است، کعبه دلهای عاشق اهل بیت(علیهم السلام) !

ابو حمزه به زیارت قبر رسول خدا مشرف می شود و در مسجد پیامبر نماز می خواند.

دیگر وقت آن رسیده است که او به خدمت امام باقر(علیه السلام) برسد، برای همین به سوی خانه امام حرکت می کند.

ابو حمزه به خدمت امام شرفیاب می شود و با نهایت ادب و تواضع در حضور امام می نشیند.

نمی دانم چه می شود که ابو حمزه به یاد مرگ می افتد، شاید او هم از مرگ هراسی به دل دارد.

برای همین لب به سخن می گشاید و عرضه می دارد: «آقایِ من! مرگ برای شیعیان شما چگونه خواهد بود؟»

و امام در جواب او می فرماید: «آیا می خواهی تو را بشارتی بزرگ بدهم؟ بدان، هنگامی که مرگ دوستان ما فرا برسد رسول خدا و أمیر مؤمنان(علیه السلام) به بالین آنها حاضر می شوند. رسول خدا در لحظه جان دادن شیعه ما، کنار او می نشیند و به او

ص: 18

می فرماید: آیا مرا می شناسی؟ من رسول خدا هستم بدان که آخرت برای تو بهتر از دنیا است.

اکنون دیگر جای هیچ ترس و نگرانی نیست و جز خوبی و خیر در انتظار تو نیست ! به سوی ما بشتاب».[(1)](#content_note_19_1)

سخنان امام به پایان می رسد. اشک در چشمان ابو حمزه حلقه زده بود، او در این فکر بود که مرگ برای شیعه واقعی، چقدر زیبا و دلنشین است، و به راستی که این بزرگترین خبر خوشی است که ابو حمزه تاکنون شنیده است.

ص: 19

1- 6. . عن أبی حمزه الثمالی قال: «قلت لأبی جعفر علیه السلام: ما یصنع بأحدنا عند الموت ؟ قال: أما واللّه یا أبا حمزه ما بین أحدکم وبین أن یری مکانه من اللّه ومکانه منّا إلاّ أن یبلغ نفسه ها هنا - ثمّ أهوی بیده إلی نحره - ، ألا أُبشّرک یا أبا حمزه ؟ فقلت: بلی جُعلت فداک، فقال: إذا کان ذلک أتاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وعلی علیه السلام معه، یقعد عند رأسه، فقال له رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: أما تعرفنی ؟ أنا رسول اللّه، هلمّ إلینا، فما أمامک خیر لک ممّا خلّفت، أمّا ما کنت تخاف فقد أمنته، وأمّا ما کنت ترجو فقد هجمت علیه، أیّتها الروح أُخرجی إلی روح اللّه ورضوانه، ویقول له علی علیه السلام مثل قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم. ثمّ قال: یا أبا حمزه ؟ ألا أُخبرک بذلک من کتاب اللّه ؟ قول اللّه: «الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ کَانُواْ یَتَّقُونَ» »: تفسیر أبی حمزه الثمالی94، تفسیر العیّاشی ج 2 ص 126، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 313، بحار الأنوار ج 6 ص 178.

## خداحافظ ای غم و غصه ها

به راستی هدف خداوند از آوردن ما به این دنیا چه بوده است؟

چرا زندگی این دنیا همواره با بلا و گرفتاری آمیخته است؟

حتماً سخن حضرت علی(علیه السلام) را شنیده ای که فرمود: «دارٌ بِالْبَلاءِ مَحْفُوفَهٌ، این دنیا، خانه ای است که همیشه با بلا و مصیبت همراه است».[(1)](#content_note_20_1)

جالب آنکه هر چه انسان به خدا نزدیک تر شود بلای بیشتری نصیب او می شود.

به نظر شما علّت گرفتار شدن مؤمن به بلا چیست؟

خداوند متعال، روح ما را در عالم قدس و ملکوت خود آفرید، ولی او می دانست این انسان ممکن است دچار غرور شود و هیچ چیز مانند این غده سرطانیِ غرور نمی تواند مانع کمال انسان شود.

برای همین بود که خدا روح ما را به این دنیای خاکی آورد، دنیایی که با بلا و گرفتاری آمیخته است.

در این دنیا، روح ما با این بلاها و گرفتاری ها درمان می شود و آن بیماری غرور و خودبینی، آرام آرام از بین می رود.

ص: 20

1- 7. . نهج البلاغه ج 2 ص 219، عیون الحکم والمواعظ ص 91، دستور معالم الحکم ص 36، شرح نهج البلاغه ج 11 ص 257، کنز العمّال ج 16 ص 200، تاریخ مدینه دمشق ج 50042.

یادت هست چند روز پیش به سردرد شدیدی مبتلا شدی، یادت هست که یک درد دندان، چگونه تو را کلافه کرد !

همه این گرفتاری ها مانند پادزهری است که روح تو را از بیماری غرور نجات می دهد.

آری، حال هر چه به خدا نزدیک تر می شوی، هر چه در این درگاه مقام بیشتری پیدا می کنی، می بینی که به بلاهای بیشتری گرفتار می شوی، همه اینها برای این است که تو می خواهی مهمانِ درگاه خداوند شوی، برای همین باید آلودگی ها از روح و جان تو زدوده شود.

آیا می دانی چگونه روح ما از آلودگی های گناه و معصیت پاک می شود؟

همانطور که جسم انسان با حمام رفتن پاک و تمیز می شود، روح انسان هم با قرار گرفتن در زیر دوش بلا، پاک می شود.

پس از امروز به بعد، با چشمی دیگر به بلا و گرفتاری نگاه کن !

به هر حال، دنیا، جایگاه بلا و گرفتاری مؤمن است و خوشا به حال کسی که این مرحله زندگی خود را با سعادت پشت سر بگذارد و با خوشحالی تمام به سوی سفر آخرت برود.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:«وقتی لحظه مرگ مؤمن فرا می رسد ندایی به گوش او می رسد که از غم و غصه دنیا راحت شدی».[(1)](#content_note_21_1)

آری، موقعی که مرگ فرا برسد پایان گرفتاری و بلای مؤمن است، او دیگر پاک شده است و روح او صفا پیدا کرده است و مانند پرنده ای که اسیر قفس بوده است آزاد می شود و دعوت خداوند را اجابت می کند.

مؤمن در لحظه مرگ از همه آلودگی های روحی پاک شده است و اکنون می تواند در عالم ملکوت به کمال خود ادامه دهد.

ص: 21

1- 8. . عن عبد الحمید بن عَوّاض ، قال: «سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول: إذا بلغت نفس أحدکم هذه قیل له: أمّا ما کنت تحزن من همّ الدنیا وحزنها ، فقد أمنت منه، ویقال له: أمامک رسول اللّه وعلیّ وفاطمه علیهم السلام » المحاسن ج 1 ص 17، الفصول المهمّه ج 1 ص 317، بحار الأنوار ج 6 ص 184.

## آمده ام تا تو را یاری کنم

«عُقْبه» یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) بود و به آن حضرت بسیار علاقه داشت.

او یک روز همراه با دوست خود «مُعلّی» به خانه امام صادق(علیه السلام) رفت.

امام صادق(علیه السلام) به عُقْبه رو کرد و فرمود: «ای عقبه، آگاه باش که خداوند متعال، فقط اعمال شیعیان ما را قبول می کند و اعمال دشمنان ما مورد قبول درگاه خداوند واقع نمی شود. به خدا قسم، شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره ای روبرو می شود که او را بسیار خوشحال می کند و باعث روشنی چشم او می شود».

امام صادق(علیه السلام) چون سخنش به اینجا رسید سکوت نمود.

به راستی شیعه اهل بیت(علیهم السلام) در لحظه جان دادن چه می بیند و چه می شنود؟

چرا امام صادق(علیه السلام) پرده از این راز بر نمی دارد؟

همه آنهایی که نزد امام هستند مانند تو مشتاق آنند تا بقیه کلام امام صادق(علیه السلام) را بشنوند.

نمی دانم چرا امام به سکوت خود ادامه می دهد.

عُقْبه می گوید:

ص: 22

من خطاب به امام صادق(علیه السلام) عرضه داشتم: «آقای من! لحظه جان دادن، شیعه شما چه چیزی می بیند؟».

ولی امام در جواب او فقط پاسخ می دهد که شیعه ما می بیند آنچه را باید ببیند.

عُقْبه یازده بار سؤال خود را تکرار می کند و هر بار هم فقط همین جواب کوتاه را از امام صادق(علیه السلام) می شنود.

به راستی چرا امام در این یازده بار، جواب عُقْبه را به صورت کامل نمی دهد؟

آیا امام می خواهد ببیند که میزان عشق و علاقه عُقْبه به فهمیدن معارف دین تا چه اندازه است؟

به راستی کدام یک از ما این چنین، مشتاق شنیدن حدیث بوده ایم؟

لحظاتی می گذرد، این بار امام صادق(علیه السلام)، عُقْبه را صدا می زند و به او می فرماید: «ای عقبه ! تو آنقدر سؤال را تکرار کردی که تا جواب خود را نشنوی آرام نداری».

عُقْبه پاسخ می دهد: «آقای من! آنچه از شما می شنوم جزء دین من است و من حاضرم جان خود را در راه دین خود بدهم !».

دوست من!

ببین که شیعیان واقعی چگونه بودند و چقدر به فهمیدن، اهمیّت می دادند و آن را جزء دین خود می دانستند !

به راستی جامعه ما چقدر از دین واقعی فاصله گرفته است، در آن روزگارها، هر چه

ص: 23

یک نفر به اهل بیت(علیهم السلام) نزدیک تر می شد عشق و شوقش به شنیدن و فهمیدن نیز بیشتر می شد، اما چه شده است که عده ای در جامعه ما خیال می کنند هر چه به اهل بیت(علیهم السلام) نزدیکتر شوند باید دیوانه تر شوند !

به هر حال عُقْبه در حضور امام اشک ریخت و گریه کرد !

این گریه برای این است که او می خواهد حدیث و کلام امام صادق(علیه السلام) را به صورت کامل بشنود !

خدایت رحمت کند ای عُقْبه !

تو چه تصویر زیبایی از شیعه واقعی برای تاریخ ترسیم کردی !

و شاید اگر امام صادق(علیه السلام) در همان لحظه اول، جواب عُقْبه را می داد این تصویر زیبای عشق به شنیدن حدیث در تاریخ ثبت نمی شد.

به هر حال امام صادق(علیه السلام) چون گریه عُقْبه را می بیند رو به او می کند و سخن خویش را ادامه می دهد: «شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می بیند ».

عُقْبه رو به امام می کند و این سؤال را مطرح می کند که شیعه واقعی در لحظه جان دادن، چه کسانی را می بیند؟

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ او می فرماید: «شیعه ما، در لحظه آخر، رسول خدا و أمیر مؤمنان(علیه السلام) را می بیند».

عُقْبه می پرسد: «آیا پیامبر و حضرت علی(علیه السلام) با مؤمن سخنی هم می گویند؟».

امام می فرماید: «آری، پیامبر و حضرت علی(علیه السلام)، نزد مؤمن حاضر می شوند، رسول خدامی آید و کنار مؤمن می نشیند و حضرت علی(علیه السلام) در پایین پای

ص: 24

مؤمن، می نشیند».

دوست من! آیا شما به عیادت بیماری رفته اید که به او خیلی علاقه داشته باشید، حتماً کنار او می نشینید و سعی می کنید صورت خود را به صورت او نزدیک کنید، برای همین خم می شوید و در حالی که به او نزدیک شده اید با او سخن می گویید.

امام صادق(علیه السلام) در ادامه سخن خود چنین ادامه می دهد: «آن وقت رسول خدا به بالین مؤمن می آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن برده و به او می فرماید: ای دوست خدا ! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم».

امام صادق(علیه السلام) سخن خود را این گونه ادامه می دهد: «بعد از آن رسول خدا از کنار مؤمن بر می خیزد و حضرت علی(علیه السلام) در کنار مؤمن می نشیند و به او می فرماید: ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان علی بن أبی طالب هستم که همواره مرا دوست می داشتی ! من آمده ام تا تو را یاری کنم».[(1)](#content_note_25_1)

جانم به فدای تو ای مولای مهربان که در آن لحظه حساس، دوستان خود را تنها نمی گذاری !

سخن امام صادق(علیه السلام) تمام می شود و اشک در چشم عُقْبه حلقه می زند، او در این فکر است که چه موقع لحظه مرگ او فرا می رسد تا جمال رسول خدا و حضرت علی(علیه السلام) را نظاره گر باشد.

ص: 25

1- 9. . عن علی بن عقبه، عن أبیه قال: «دخلنا علی أبی عبد اللّه علیه السلام أنا والمعلّی بن خُنیس ، فقال: یا عقبه ، لا یقبل اللّه من العباد یوم القیامه إلا هذا الذی أنتم علیه، وما بین أحدکم وبین أن یری ما تقرّ به عینه إلاّ أن تبلغ نفسه هذا - وأومأ بیده إلی الورید - قال: ثمّ اتّکأ وغمز إلی المعلّی أن سله ، فقلت: یا بن رسول اللّه ، إذا بلغت نفسه هذه فأیّ شیء یری ؟ فردّ علیه بضعه عشر مرّه: أیّ شیء یری ؟ فقال فی کلّها: یری، لا یزید علیها، ثمّ جلس فی آخرها فقال: یا عقبه ! قلت: لبیک وسعدیک، فقال: أبیت إلاّ أن تعلم ؟ فقلت : نعم یا بن رسول اللّه، إنّما دینی مع دمی ، فإذا ذهب دمی کان ذلک، وکیف بک یا بن رسول اللّه کلّ ساعه؟ وبکیت، فرقِّ لی فقال: یراهما واللّه، قلت: بأبی أنت وأُمّی من هما ؟ فقال: ذاک رسول اللّه علیه السلاموعلی علیه السلام، یا عقبه لن تموت نفس مؤنه أبداً حتّی تراهما، قلت: فإذا نظر إلیهما المؤن أیرجع إلی الدنیا ؟ قال: لا بل یمضی أمامه، فقلت له: یقولان شیئاً جُعلت فداک ؟ فقال: نعم ،یدخلان جمیعاً علی المؤن فیجلس رسول اللّه علیه السلام عند رأسه، وعلی عند رجلیه، فیکبّ علیه رسول اللّه علیه السلام فیقول: یا ولی اللّه أبشر ، أنا رسول اللّه، إنّی خیر لک ممّا تترک من الدنیا، ثمّ ینهض رسول اللّه فیقوم علیه علیّ صلوات اللّه علیهما حتّی یکبّ علیه فیقول: یا ولیّ اللّه ابشر أنا علیّ بن أبی طالب الذی کنت تحبّنی أمّا لأنفعک. ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السلام: أما إنّ هذا فی کتاب اللّه عزّ وجلّ، قلت: أین هذا جُعلت فداک من کتاب اللّه ؟ قال: فی سوره یونس قول اللّه تبارک وتعالی ها هنا: «الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ کَانُواْ یَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ فِی الْأَخِرَهِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللَّهِ ذَ لِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»: المحاسن ج 171، بحار الأنوار ج 6 ص 18، ورواه الشیخ الکلینی فی الکافی ج 3 ص 129 مع اختلاف یسیر، وکذلک رواه العیّاشی فی تفسیره ج 2 ص 12 مع اختلاف یسیر. قال العلاّمه المجلسی فی شرح هذا الخبر: «إنّما دینی مع دمی» : المراد بالدم الحیاه ، أی أترک طلب الدین ما دمت حیّاً، فإذا ذهب دمی - أی متّ - کان ذلک - أی ترک الطلب - أو المعنی: أنّه إنّما یمکننی تحصیل الدین ما دمت حیّاً، فقوله: فإذا ذهب دمی استفهام إنکاری ، أی بعد الموت کیف یمکننی طلب الدین؟ وفی الکافی: إنّما دینی مع دینک فإذا ذهب دینی کان ذلک، أی إن دینی ، إنّما یستقیم إذا کان موافقاً لدینک ، فإذا ذهب دینی لعدم علمی بما تعتقده کان ذلک أی الخسران والهلاک والعذاب الأبدی، أشار إلیه مبهماً لتفخیمه. وأمّا استشهاده علیه السلام با لآیه ، فالظاهر أنّه فسر البشری فی الحیاه الدنیا بما یکون عند الموت، ویحتمل أن یکون علیه السلام فسّر البشری فی الآخره بذلک ؛ لأنّ تلک الحاله من مقدّمات النشأه الآخره، فالبشری فی الحیاه الدنیا بالمنامات الحسنه کما ورد فی أخبار أُخر، أو بما بشّر اللّه فی کتبه وعلی لسان أنبیائه، والأوّل أظهر.

## با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟

یکی از نیازهای عاطفی انسان، نیاز به دوست داشتن می باشد به این معنی که انسان همواره سعی می کند تا به محبوبی عشق بورزد و احساس زیبای عشق خویش را نسبت به او نشان بدهد.

سلامت روانی انسان در گرو برآورده شدن این نیاز می باشد و معمولاً انسان هایی که نتوانسته اند برای خود محبوبی راستین بیابند دچار مشکلات روحی می شوند چرا که روحیه لطیف دوست داشتن از وجود آنان رخ بر می بندد و با یک خلأ عاطفی رو برو می شوند.

انسانی که گرفتار زندگی ماشینی شده است و همواره خود را اسیر تکنولوژی می بیند نیاز بیشتری دارد که به محبوبی عشق بورزد.

اما سخن اینجاست که هر چه این محبوب کامل تر باشد انسان نیز به کمال بیشتری کشیده می شود.

در دستورات دینی ما همواره به این نکته اشاره شده است که محبّت به اهل بیت(علیهم السلام) اساس دین می باشد و در واقع این محبّت، تنها سرمایه جاودانی ما

ص: 26

است به گونه ای که این محبّت در دنیا برای ما آرامش و صفای روح را به ارمغان می آورد و در آخرت هم باعث نجات ما خواهد شد.[(1)](#content_note_27_1)

به هر حال، عشق به چهارده معصوم(علیه السلام)، سرمایه گرانقدری است که به ما ارزانی شده است و ما باید شکرگزار آن باشیم و تلاش کنیم تا از این سرمایه، جهت رشد و تعالی خود و جامعه، بهره ببریم.

اما من می خواهم در اینجا سؤالی را از شما بنمایم و آن این است که ما چه موقع به محبت اهل بیت(علیهم السلام)، بیشترین نیاز را داریم؟

به عبارت دیگر در کدامین موقع است که این محبّت، بیشترین کارایی را برای ما دارد؟

آیا مایل هستید که جواب این سخن را از امام صادق(علیه السلام) بشنوید؟

آن حضرت به شیعیان خود رو کرده و فرمودند:«در هنگام جان دادن، آن لحظه ای که روح از جسم شما خارج می شود، به محبّت ما، بیشترین نیاز را خواهید داشت».[(2)](#content_note_27_2)

اکنون تصوّر کن، آن لحظه ای که مرگ فرا رسیده و عزرائیل برای قبض روح آمده است.

آن موقعی که دیگر زبانت بند آمده است و قدرت حرف زدن نداری !

آن زمانی که هیچ کس از فرزند و همسر و دوست نمی توانند به تو کمکی بکنند !

در آن هنگام، دنیا در چشم تو تیره و تار می شود و آرام آرام باید از این دنیا دل بکنی و به دنیای تازه ای قدم بگذاری که نسبت به آن هیچ شناختی نداری !

درست در همان لحظه است که محبّت و علاقه تو به اهل بیت(علیهم السلام)، مایه نجات تو می شود و غم از دل تو می زداید چرا که این عشق به اهل بیت(علیهم السلام)، گنجی بزرگ است که در قلب خود پس انداز کرده ای.

آیا به یاد می آوری هر وقت ماه محرم می شد در مجالس عزاداری امام

ص: 27

1- 10. . سعید بن یَسَار عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «هل الدین إلاّ الحبّ»: الخصال ص 21،مستدرک الوسائل ج 12 ص 227، التفسیر الصافی ج 1 ص 326، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 327. عن فضیل بن یَسَار ، عن أبی جعفر علیه السلام: «بُنی الإسلام علی خمس، علی الصلاه والزکاه والصوم والحجّ والولایه ، ولم یناد بشیء کما نودی بالولایه...»: الکافی ج 2 ص 18، الخصال ص 278، فضائل الأشهر الثلاثه ص 86، وسائل الشیعه ج 1 ص 13، 18، شرح الأخبار ج 2 ص 277.

2- 11. . عن قتیبه الأعشی، عن أبی عبد اللّه علیه السلام ، قال: «أما إنّ أحوج ما تکونون فیه إلی حبّنا حین تبلغ نفس أحدکم هذه - وأومأ بیده إلی نحره - ثمّ قال: لا بل إلی ها هنا - وأهوی بیده إلی حنجرته -، فیأتیه البشیر فیقول: أمّا ما کنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج 1ص 177، بحار الأنوار ج 6 ص 187.

حسین(علیه السلام) شرکت می کردی و به عشق اهل بیت(علیهم السلام)، اشک می ریختی !

یادت هست چگونه با سختی به سفرکربلا رفتی و ضریح شش گوشه امام مظلومان را زیارت کردی !

آن کارهای زیبای تو همه در این لحظه جان دادن برای تو فایده ای بس بزرگ دارد و آن فایده این است که ترس از مرگ را از دل تو می زداید.

چرا امام صادق(علیه السلام) در این کلام خود، عشق به اهل بیت(علیهم السلام) را مایه برطرف شدن ترس از مرگ معرفی می کند و نسبت به بقیه فایده های این محبّت سکوت می کند؟

من مدت زیادی در این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که به راستی که در آن لحظه های حسّاس جان دادن، هیچ چیز مانند محبّت به اهل بیت(علیهم السلام) به درد ما نمی خورد.

آری در آن لحظه، محبّت اهل بیت(علیهم السلام) کار خود را می کند و این ترس و اضطراب را بر طرف می کند.

امروزه روان شناسان برای درمان اضطراب در زندگی، مطالعه و تحقیق می کنند و به نتایج جالبی هم رسیده اند.

اما مطالعات آنها هر چه قدر هم خوب باشد فقط در محدوده همین زندگی دنیایی است و نمی تواند آن اضطراب بزرگ لحظه جان دادن را برطرف سازد.

به راستی اگر بخواهیم برای رفع اضطراب کاری بکنیم خوب است تلاش کنیم تا آن اضطراب بزرگ را درمان کنیم ! اضطراب لحظه جان دادن !

بنازم مکتب شیعه را که برای درمان آن اضطراب بزرگ نسخه ای زیبا پیچیده است.

ص: 28

از امروز بیاییم در عشق و محبّت خود به اهل بیت(علیهم السلام) راستین باشیم، و تلاش کنیم که شیعه واقعی آنها باشیم و گرد معصیت و گناه نگردیم.

و اگر به راستی، اهل بیت(علیهم السلام) را دوست داشته باشیم دیگر در لحظه جان دادن، هراسی نخواهیم داشت چرا که به بالین ما عزیزی می آید که از همه روان شناسان دنیا بهتر است !

او می آید تا اضطراب ما را درمان کند، او قدرتی خدایی دارد، کلام او اثری عجیب دارد !

اصلاً دیدن او، درمان هر غم و اندوهی است و زیارتش شادمانی را به دل می آورد.

نمی دانم او را شناختی یا نه؟

کسی که تو یک عمر دم از عشق و محبّت او زدی، اکنون که می خواهی جان بدهی تو را تنها نمی گذارد !

این لحظه، لحظه تنهایی توست و او خود می داند که تو چقدر به نگاه او محتاج هستی !

برای همین به کمک تو می آید و با تو سخن می گوید که نترس من با تو هستم !

و آن لحظه ای که تو صدای او را بشنوی و جمالش را ببینی، دیگر غمی به دل نداری، مرگ برای تو شیرین می شود، چرا که در لحظه جان دادن، محبوب خود را می بینی، صدایش را می شنوی، بوی خوش او را احساس می کنی، مهربانی او را نگاه می کنی !

و اشک شوق می ریزی، چون تو باور نمی کنی که مولایت این قدر مهربان باشد که

ص: 29

به سر بالین تو بیاید !

و تو باور نمی کنی که مولایت، مهمانت شده باشد.

در حیرتی بس بزرگ باقی می مانی !

مانده ای چه کنی، چه بگویی !

و مولای تو که این صحنه را می بیند خطاب به تو می کند: «من همان علی بن ابی طالبی هستم که همواره دوستم می داشتی».[(1)](#content_note_30_1)

و اکنون شک تو به یقین مبدل گشته است، آری، مولایت به دیدارت آمده است، و تو فقط اشک می ریزی !

به صورت مولای خود خیره می شوی و با قطرات اشک از او تشکّر می کنی !

ص: 30

1- 12. . عن أبی عبد اللّه علیه السلام فی حدیثٍ طویل أخذنا منه موضع الحاجه: «فیقوم علیه علیّ حتّی یکبّ علیه فیقول: یا ولیّ اللّه ، ابشر ، أنا علیّ بن أبی طالب الذی کنت تحبّنی ، أما لأنفعک...»: المحاسن ج 1 ص 17، الکافی ج 3 ص 129، بحار الأنوار ج 6 ص 18.

## آری، تو سعادتمند شدی !

نمی دانم مرا می شناسی یا نه؟

من «سعید بن یسار» هستم و در شهر کوفه زندگی می کنم و از شیعیان اهل بیت(علیهم السلام) بوده و بارها خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیده ام و از آن حضرت احادیثی را نقل کرده ام و همه علمای شیعه، مرا شخص راستگو و مورد اعتمادی می دانند.[(1)](#content_note_31_1)

آیا می خواهید شما را با زکریا آشنا سازم؟

«زکریا بن سابور» یکی از دوستان بسیار صمیمی من بوده و او هم انسانی مورد اعتماد می باشد.[(2)](#content_note_31_2)

من و او روزگاران زیادی را با هم سپری کردیم و در راه نشر احادیث و سخنان امام صادق تلاشه(علیه السلام)ای زیادی نمودیم.

چند روزی است که دوست من، زکریا در بستر بیماری قرار گرفته است و من گاه گاهی به او سر می زنم، اما امروز خبر دار شدم که حال او بدتر شده است و برای همین با عجله خود را به خانه او رساندم.

هنگامی که وارد خانه او شدم، دیدم که فرزندان و دوستان، گرد او جمع شده اند و گریه

ص: 31

1- 13. . سعید بن یَسَار الضُّبَیعی، کوفی، ثقه...: رجال النجاشی رقم 478 ص 181، الفهرست للشیخ الطوسی ص 219، رجال الطوسی ص 213، رجال ابن داوود ص 172، رجال ابن داوود ص 80، نقد الرجال ج 2 ص 330.

2- 14. . رجال الطوسی ص 210، خلاصه الأقوال ص 150.

می کنند.

من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم چرا که من یکی از بهترین دوستان خود را از دست می دادم.

جلو رفتم و در کنار بستر او نشستم، هر چه با او سخن گفتم او جوابی نداد، برای همین اشک در چشمان من حلقه زد.

اما ناگهان دیدم که زکریا دست راست خود را باز کرده و به سوی بالا آورد، مثل اینکه می خواست با کسی دست بدهد.

و بعد یک جمله گفت: «دست من سعادتمند شد یا علی ».

من منظور او را نفهمیدم، به راستی منظور او چه بود؟

او با چه کسی سخن گفت؟

در آنجا کسی که نام او علی باشد نبود.

من در این فکر فرو رفته بودم که معنای این کار زکریا چه بود.

بعد از لحظاتی روح زکریا به سوی عالم باقی، شتافت و صدای گریه و ناله از منزل او بلند شد.

وقتی مردم خبر وفات زکریا را شنیدند، جمع شدند و ما بدن او را غسل داده و کفن کردیم و بدن او را تشییع نموده و به خاک سپردیم.

اما برای من این سؤال مانند یک معمای بی جواب باقی ماند که آن لحظه آخر عمر، زکریا با چه کسی حرف زد؟

منظور او از آن جمله چه بود؟

با خود گفتم خوب است به مدینه سفر کنم و به زیارت امام صادق(علیه السلام) شرفیاب

ص: 32

شوم و امام خود را ملاقات کنم و در ضمن از آن حضرت در مورد جریان زکریا، توضیح بخواهم.

بنابراین برای سفر به مدینه آماده شده و به سوی مدینه حرکت کردم.

بعد از زیارت قبر رسول خدا، به خانه امام صادق(علیه السلام) شرفیاب شدم و بعد از سلام و عرض ادب، در خدمت حضرت نشستم.

گویا خبر وفات زکریا به امام صادق(علیه السلام) رسیده بود، پس آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «به من خبر بده که هنگام جان دادن زکریا، از او چه شنیدی؟».

من گفتم: «آقای من ! من در آخرین لحظات، بر بالین زکریا حاضر بودم او دست خود را باز کرد، گویی می خواست با کسی دست بدهد و بعد چنین گفت: دست من سعادتمند شد یا علی ».

امام صادق(علیه السلام) رو به من کرد و فرمود: «به خدا قسم، در آن لحظه زکریا، حضرت علی(علیه السلام) را دیده است ».

حالا من فهمیدم که منظور زکریا چه بوده است !

زکریا در لحظه مرگ، حضرت علی(علیه السلام) را دیده بود چرا که آن حضرت به شیعیان خود قول داده است که در لحظه جان دادن به دیدن آنها بیاید !

خوشا به حالت ای زکریا که در لحظه جان دادن مولای خود را دیدی و جان دادی !

عجب، چرا من از این نکته غافل بودم !

زکریا، در لحظه جان دادن با حضرت علی(علیه السلام) حرف می زد !

ص: 33

آری، او دست خود را باز کرد چون می خواست با حضرت علی(علیه السلام) دست بدهد و چون دست او در دستان مهربان مولایش قرار گرفت گفت: «دست من سعادتمند شد !».

او گرمای مهربانی و وفاداری مولای خویش را با دست خود لمس کرد برای همین بود که با آن جمله از سعادت خویش خبر داد.[(1)](#content_note_34_1)

ص: 34

1- 15. . عن سعید بن یَسَار أنّه حضر أحد ابنی سابور وکان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلاّ زکریا بن سابور - قال: «فحضرته عند موته ، قال: فبسط یده ثمّ قال: ابیضّت یدی یا علی ، قال: فدخلت علی أبی عبد اللّه علیه السلام... فقال: أخبرنی خبر الرجل الذی حضرته عند الموت، أی شیء سمعته یقول ؟ قلت بسط یده فقال: ابیضّت یدی یا علیّ، فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: رآه واللّه رآه واللّه رآه واللّه»: اختیار معرفه الرجال ج 2 ص 626، بحار الأنوار ج 6 ص 192، ومعناه أنّ المحتضر رأی الإمام علی علیه السلام وقد صافحه ، ولذا قال: ابیضّت یدی یا علیّ: راجع هامش: الإیقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، للحرّ العاملی ص 212.

## مولای من ! مرا تنها نگذار !

نمی دانم نام «سید حِمْیَری» را شنیده ای یا نه؟

سید حمیری شاعری بلند مرتبه بود که عشق و علاقه زیادی به حضرت علی(علیه السلام) داشت و همواره فضائل آن حضرت را با شعر بیان می کرد.

او در زمان امام صادق(علیه السلام) زندگی می کرد و اشعار پر محتوا و دلنشین او به زبان عربی نقش مهمی در ترویج مکتب اهل بیت(علیهم السلام) داشت و امام صادق(علیه السلام) او را به «سید شاعران» خطاب نمود.[(1)](#content_note_35_1)

به هر حال اشعار او در مدح و فضیلت حضرت علی(علیه السلام)، زبانزد همه بود.

اکنون سید حمیری بیمار است و همه از شفای او نا امید شده اند.

آیا موافقی با هم به عیادت این شاعر نامدار شیعه برویم؟

وارد خانه او می شویم، تمام آشنایان و همسایگان او به خانه او آمده اند.

شیعیان خبر دار شده اند که آخرین لحظه های عمر آن شاعر بزرگ است برای همین همه به دیدن او آمده اند.

از شما چه پنهان بعضی از ناصبی ها هم آمده اند ببینند که سید چگونه جان

ص: 35

1- 16. . روی أنّ الصادق علیه السلام لقیه فقال: «سمّتک أُمّک سیّداً ووفّقت فی ذلک ، أنت سیّد الشعراء»: الغدیر ج 2 ص 240.

می دهد.

ناصبی ها را می شناسی؟ همان هایی که دشمنی حضرت علی(علیه السلام) را به دل دارند !

نمی دانم سر و کله اینها برای چه اینجا پیدا شده است؟

چه کسی به آنها خبر داده است؟

آنها که به خون سید حمیری تشنه اند پس برای چه به عیادت او آمده اند؟

شاید اینها آمده اند تا مرگ سید حمیری را جشن بگیرند برای اینکه سید حمیری مثل خاری در چشمشان بود.

سید حمیری همواره فضائل حضرت علی(علیه السلام) را برای مردم بازگو می کرد، برای همین مرگ او، موجب شادی دشمنان شیعه می شود.

به هر حال، مرگ به سراغ همه می آید، اکنون سید حمیری در بستر افتاده است و مردم صورت زیبای او را می بوسند و با او سخن می گویند اما او را دیگر توان سخن گفتن نیست.

نگاه کن !

در صورت سید حمیری، نقطه سیاهی پدیدار می شود و آرام آرام، این سیاهی به پیش می رود تا این که همه صورت سید سیاه می شود !

این خبر خوشایندی نیست !

سید حمیری که یک مدافع بزرگ مکتب شیعه است چرا اکنون صورتش سیاه شده است؟

نگاه کن ببین که ناصبی ها چقدر شاد هستند و فریاد می زنند: «دیدید که سید حمیری رویش سیاه شد؟

ص: 36

چرا مولایش او را کمک نمی کند؟ ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بر دارد اما گوش نکرد، اکنون سزای کار خویش را می بیند !».

همه دوستان سید ناراحت هستند، واقعاً چه شده است، چرا صورت سید در این لحظه های آخر، سیاه شده است؟

شیعیان سرهای خود را پایین انداخته اند و از ناصبی ها خجالت می کشند.

غم و غصه از دست دادن سید حمیری از یک طرف، و از طرف دیگر، زخم زبان ناصبی ها، همه را کلافه کرده است.

خدایا، چه کنیم؟ جواب این ناصبی ها را چه بدهیم؟

نگاه کن، در صورت سیاه سید حمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر می شود و آرام آرام تمام صورت سید را می گیرد !

صورت سید روشن و نورانی می شود !

مردم ! نگاه کنید صورت سید نورانی شد !

مردم هجوم می آورند، آری صورت او مثل ماه می درخشد !

خنده بر لبهای سید نشسته است ! سید حمیری می خندد !

او می خواهد حرف بزند !

این قدر سرو صدا نکنید !

مردم ! آرام باشید، سید می خواهد سخن بگوید !

همه ساکت می شوند تا آخرین سخن سید را بشنوند !

همه به گوش باشید، قلم و دوات بیاورید آخرین کلام او را بنویسید : «کَذِبَ الزاعِمُونَ أنَّ علیّاً/ لَنْ یُنْجی مُحبَّهُ مِنْ هَناتٍ».

ص: 37

ترجمه سخن او این می شود: «چقدر در اشتباهند کسانی که خیال می کنند حضرت علی(علیه السلام)، دوست خود را در سختی ها تنها می گذارد ! خداوند به خاطر مولایم علی(علیه السلام)، از گناهانم چشم پوشی کرد ».

همه شیعیان شاد شدند و دشمنان اهل بیت(علیهم السلام)، شرمنده شدند و سرهای خود را پایین انداختند.

آری، حضرت علی(علیه السلام)، دوستان خود را تنها نمی گذارد، وفا از آن حضرت، درس وفا آموخته است، چگونه می شود که او دوستان خود را فراموش کند !

بعد سید زیر لب چنین زمزمه کرد:

أَشْهَد أَنْ لا إله إلاّ اللّه

أَشْهَد أَنَّ مُحَمّداً رسولُ اللّه

أَْهَد أَنَّ عَلیّاً أمیرُ المُؤمِنینَ

سپس سید حمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد.[(1)](#content_note_38_1)

ص: 38

1- 17. . حدّث الحسین بن عون قال: «دخلت علی السیّد بن محمّد الحِمیَری عائداً فی علّته التی مات فیها، فوجدته یُساق به، ووجدت عنده جماعه من جیرانه وکانوا عثمانیه، وکان السیّد جمیل الوجه، رحب الجبهه، عریض ما بین السالفین، فبدت فی وجهه نکته سوداء مثل النقطه من المداد، ثمّ لم تزل تزید وتنمی حتّی طبقت وجهه بسوادها، فاغتمّ لذلک من حضره من الشیعه، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم یلبث بذلک إلاّ قلیلاً حتّی بدت فی ذلک المکان من وجهه لمعه بیضاء ، فلم تزل تزید أیضا وتنمی حتّی أسفر وجهه وأشرق، وافترّ السیّد ضاحکاً مستبشراً ، فقال: کذب الزاعمون أنّ علیّاً لن ینجی محبّه من هَنَاتقد وربّی دخلت جنّه عدن وعفا لی الإله عن سیّئاتیفأبشروا الیوم أولیاء علیّ وتوالوا الوصی حتّی المماتثمّ من بعده تولّوا بنیه واحداً بعد واحد بالصفات ثمّ أتبع قوله هذا: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه حقّاً حقّاً، وأشهد أنّ محمّداً رسول اللّه حقّاً حقّاً، وأشهد أنّ علیّاً أمیر المؤنین حقّاً حقّاً، أشهد أن لا إله إلاّ اللّه، ثمّ اغمض عینه لنفسه ، فکأنّما کانت روحه زباله طفئت أو حصاه سقطت. قال علیّ بن الحسین: قال لی أبی الحسین بن عون: وکان أُذینه حاضراً ، فقال: اللّه أکبر ، ما من شهد کمن لم یشهد، أخبرنی - وإلاّ صمتاً - الفضیل بن یَسَار، عن أبی ، جعفر وعن جعفر علیهماالسلام أنّهما قالا: حرام علی روح أن تفارق جسدها حتّی تری الخمسه: محمّداً وعلیّاً وفاطمه وحسناً وحسیناً ، بحیث تقرّ عینها، أو تسخن عینها، فانتشر هذا الحدیث فی الناس ، فشهد جنازته واللّه الموافق والمفارق»: المناقب لابن شهر آشوب ج 3 ص 23، الأمالی للطوسی ص 628، الفصول المهمّه ج 1 ص 321، کشف الغمّه ج 2 ص 40.

## آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟

جبرئیل یکی از فرشتگان می باشد و در درگاه خداوند مقامی بس بزرگ دارد.

او امین وحی می باشد و کتابهای آسمانی را برای پیامبران می آورد همانطور که قرآن را از طرف خداوند بر پیامبر ما نازل نمود.

اکنون سؤال من این است بعد از اینکه نزول قرآن تمام شد آیا باز هم جبرئیل به روی زمین می آید؟

خیلی ها خیال می کنند که جبرئیل فقط کار نزول وحی را انجام می دهد و برای همین در جواب من می گویند که جبرئیل، دیگر به زمین نمی آید چون پیامبر ما آخرین پیامبران بود و دیگر هیچ کتاب آسمانی، نازل نخواهد شد.

البته درست است که جبرئیل هرگز برای آوردن وحی به روی زمین نخواهد آمد اما او برای انجام کارهای دیگر به زمین می آید.

نمی دانم شنیده ای هنگامی که مؤمنی می خواهد جان بدهد جبرئیل هم به بالین او حاضر می شود؟

حتماً سؤال می کنی در لحظه جان دادن مؤمن، جبرئیل برای چه به بالین مؤمن

ص: 39

می آید؟

جریان از این قرار است: هنگامی که عزرائیل (مأمور قبض روح انسان ها) می خواهد برای گرفتن جان مؤمن بیاید، جبرئیل نیز همراه او می آید.

مؤمن نگاه می کند می بیند که لحظه جان دادن او فرا رسیده است، اما قبل از هر چیز جبرئیل رو به عزرائیل می کند و می گوید: «ای عزرائیل ! این کسی که می خواهی جانش را بگیری، رسول خدا و خاندان پاک او را دوست دارد، پس تو هم او را دوست داشته باش و با او مهربان باش».[(1)](#content_note_40_1)

آری، جبرئیل می آید تا به عزرائیل سفارش کند که با مؤمن، مهربان باشد، و تو خود فکر کن که این سفارش جبرئیل چقدر می تواند مایه آرامش مؤمن شود، در آن لحظه حساس، مؤمن چون صدای آرام و مهربان جبرئیل را می شنود ترس او بر طرف می شود.

ص: 40

1- 18. . عن أبی بصیر قال: «قلت لأبی عبد اللّه علیه السلام جُعلت فداک ، یُستکره المؤن علی خروج نفسه ؟ قال: فقال: لا واللّه، قال: قلت: وکیف ذاک؟ قال: إنّ المؤن إذا حضرته الوفاه... یحضره جبرئیل ومیکائیل وإسرافیل وعزرائیل علیهم السلام...، وقال جبرئیل لمیکائیل وإسرافیل علیهم السلام مثل ذلک، ثمّ یقولون جمیعاً لملک الموت: إنّه ممن کان یحبّ محمّداً وآله ویتولّی علیّاً وذرّیته ، فارفق به...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

## مرگ آسوده در پرتو ایمان

به امام رضا(علیه السلام) خبر دادند که یکی از یاران شما، در حال جان دادن می باشد و لحظه های سختی را پشت سر می گذارد.

امام رضا(علیه السلام) تا این سخن را شنید تصمیم گرفت به عیادت او برود پس همراه با یاران خود به سوی خانه آن شخص حرکت کرد.

امام وارد خانه شد و در کنار بستر آن بیمار نشست و به او فرمود: «حال شما چگونه است؟».

او در پاسخ عرضه داشت که دیگر عمرم به سر آمده است و مرگ به زودی به سراغم می آید.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: «مرگ را چگونه می دانی؟».

او در پاسخ گفت که مرگ را بسیار سخت و دردناک می دانم.

امام(علیه السلام) فرمود: «ایمان خود را به خدا و ولایت ما اهل بیت محکم کن، که مرگ را آسوده

ص: 41

خواهی یافت».

اینجا بود که آن مرد، زیر لب، اعتقاد به یگانگی خدا و محبّت اهل بیت(علیهم السلام) را زمزمه کرد.

لحظاتی گذشت، ناگهان آن مرد رو به امام رضا(علیه السلام) کرد و گفت: «اینان فرشتگان الهی هستند که برایم هدیه های گرانبهای بهشتی آورده اند، آنان در حضور شما ایستاده اند، آیا به آنها اجازه می دهید که بنشینند».

و امام رضا(علیه السلام) فرمود: «ای فرشتگان، می توانید بنشینید».

همه نگاه ها متوجّه این مرد شده بود، خوشا به حال او که در این لحظه آخر چنین سعادتمند شده است که امام رضا(علیه السلام) و فرشتگان الهی به بالین او آمده اند.

لحظاتی گذشت، و این مرد چشمان خود را روی هم گذاشت و در آرامش فرو رفت.

ناگهان چشمان خود را باز کرد و رو به امام رضا(علیه السلام) کرد و گفت: «این رسول خدا می باشد که همراه با حضرت علی و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان(علیهم السلام)، بر بالین من آمده اند».

این آخرین سخن آن مرد بود و بعد از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم کرد.[(1)](#content_note_42_1)

ص: 42

1- 19. . «مرض رجل من أصحاب الرضا علیه السلام فعاده ، فقال: کیف تجدک ؟ قال لقیت الموت بعدک - یرید ما لقیه من شدّه مرضه - فقال: کیف لقیته؟ قال: شدیداً ألیماً، قال: ما لقیته إنّما لقیت ما یبدؤ به ویعرّفک بعض حاله، إنّما الناس رجلان: مستریح بالموت، ومستراح منه، فجدّد الإیمان باللّه وبالولایه تکن مستریحاً، ففعل الرجل ذلک ، ثمّ قال: یا بن رسول اللّه ، هذه ملائکه ربّی بالتحیّات والتحف یسلّمون علیک وهم قیام بین یدیک ، فأذن لهم فی الجلوس، فقال الرضا علیه السلام: اجلسوا ملائکه ربّی، ثمّ قال للمریض: سلهم أُمروا بالقیام بحضرتی ؟ فقال المریض: سألتهم فذکروا أنّه لو حضرک کلّ من خلقه اللّه من ملائکته لقاموا لک ولم یجلسوا حتّی تأذن لهم، هکذا أمرهم اللّه عزّ وجلّ، ثمّ غمض الرجل عینیه وقال: السلام علیک یا بن رسول اللّه ، هذا شخصک ماثل لی مع أشخاص محمّد ومن بعده الأئمّه علیهم السلام وقضی الرجل»: معانی الأخبار ص 289، مستدرک الوسائل ج 2 ص 126، بحار الأنوار ج 6 ص 155، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 127.

## دعوت نامه ای از سوی خدا

خیلی طبیعی است که ما مرگ را خوش نداشته باشیم، زیرا با فرا رسیدن مرگ، باید از این دنیا دل کنده و وارد دنیایی شویم که هیچ شناختی از آن نداریم.

اما من در اینجا می خواهم پرده از حقیقتی بردارم و آن این است که بالاخره همه انسان های مؤمن، روزی، عاشق مرگ می شوند.

به راستی چند نفر را می شناسید که مرگ را دوست داشته باشند؟ تا چه رسد به این که عاشق مرگ باشند !

شاید خیال کنیم همه افرادی که مرگ را دوست ندارند، مؤمن واقعی نیستند چون مؤن واقعی مرگ را دوست دارد.

اما من می خواهم بگویم که خیلی از همین مردم عادی، روزی عاشق مرگ می شوند.

آری، نشانه مؤمن این است که عاشق مرگ باشد اما در چه موقعی؟ و در کجا؟

امام صادق(علیه السلام) در سخن خود اشاره به این نکته می کند که در لحظه جان دادن، مؤمن عاشق مرگ می شود.

ص: 43

پس اگر ما الآن مرگ را دوست نداشته باشیم، عیبی نیست، مهم، آن لحظه های آخر است که عاشق مرگ شویم.

آری، مؤمن در آخرین لحظه های زندگی این دنیا، مرگ برایش از هر چیزی شیرین تر می شود و این وعده خداوند است.

دیگر وقت آن شده است که برای شما سخن امام صادق(علیه السلام) را بیان کنم.

«سدیر» یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) است، یک روز او از آن حضرت سؤال کرد: «آقای من! آیا مؤمن، مرگ را بد می شمارد؟

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «نه، به خدا قسم، مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد ! وقتی عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می آید، در آغاز، مؤمن دچار هراس می شود، امّا عزرائیل به سخن در می آید و خطاب به مؤمن می گوید: نترس و هراس نداشته باش، زیرا که من از پدر، نسبت به تو مهربان تر خواهم بود.

ای مؤمن ! چشم خود را باز کن ! نگاه کن ! این رسول خدا است، آنها هم حضرت علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان(علیهم السلام) می باشند که به دیدن تو آمده اند».

پس مؤمن چشم خود را باز می کند و می بیند که چهارده معصوم(علیه السلام) در کنار اویند !

ص: 44

آن گاه صدایی به گوش مؤمن می رسد.

خدایا، این صدای کیست؟

این صدای فرشته ای از فرشتگان الهی است که مأمور می باشد تا این کلام خدا را به گوش مؤمن برساند.

آری، خدای متعال دستور داده است تا این فرشته از طرف او با مؤمن چنین بگوید: «ای بنده من ! به سوی پروردگار خود باز گرد تا با بندگان خوب من که همان چهارده معصوم(علیه السلام) هستند، همراه باشی و وارد بهشت من گردی».

مؤمن چون این صدا را می شنود که خدای متعال او را به سوی خود فرا می خواند و از او دعوت می کند تا در بهشت او مسکن گزیند، مرگ را در کام خود شیرین می یابد و عاشق مرگ می شود.

آری، اینجاست که دری به سوی بهشت، مقابل دیدگان مؤمن، ظاهر می شود و او جایگاه و منزل خود را در بهشت می بیند.

امام صا دق(علیه السلام) در آخر سخن خود می فرماید: «در آن هنگام هیچ چیز نزد مؤمن دوست داشتنی تر از جان دادن نیست».[(1)](#content_note_45_1)

ص: 45

1- 20. . عن سدیر الصیرفی قال: «قلت لأبی عبد اللّه علیه السلام: جُعلت فداک یا بن رسول اللّه ، هل یُکره المؤن علی قبض روحه ؟ قال: لا واللّه ، إنه إذا أتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک ، فیقول له ملک الموت: یا ولیّ اللّه لا تجزع، فوالذی بعث محمّداً صلی الله علیه و آله وسلم لأنا أبرّ بک وأشفق علیک من والد رحیم لو حضرک، افتح عینیک فانظر، قال: ویمثل له رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه من ذرّیتهم علیهم السلام فیقال له: هذا رسول اللّه وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه رفقاؤ، قال: فیفتح عینیه فینظر فینادی روحه مناد من قبل ربّ العزّه ، فیقول: یا أیّتها النفس المطمئنّه إلی محمّد وأهل بیته ، ارجعی إلی ربّک راضیه بالولایه، مرضیه بالثواب، فادخلی فی عبادی - یعنی محمّد أو أهل بیته - وادخلی جنّتی، فما من شیء، أحبّ إلیه من استلال روحه واللحوق بالمنادی»: الکافی ج 3 ص 178، بحار الأنوار ج 6 ص 196. عن عبد الرحیم قال: «قال أبو جعفر علیه السلام: إنّما أحدکم حین یبلغ نفسه ها هنا ، ینزل علیه ملک الموت فیقول: أمّا ما کنت ترجو فقد أُعطیته، وأمّا کنت تخافه فقد أمنت منه، ویفتح له باب إلی منزله من الجنّه، ویقال له: انظر إلی مسکنک فی الجنّه...»: دعائم الإسلام ج 71، بحار الأنوار ج 6 ص 177، التفسیر الصافی ج 2 ص 410.

## دعایی برای لحظه آخر

به پیامبر خبر دادند که یکی از یاران شما، آخرین لحظه های عمر خود را سپری می کند.

آن حضرت با شنیدن این خبر از جا بلند شد و همراه با گروهی از یاران خود به سوی خانه او حرکت کرد.

پیامبر وارد خانه شدند و در کنار بستر او قرار گرفتند اما او در حالتی بود که متوجّه حضور آن حضرت نشد زیرا لحظه های جان دادن را به سختی سپری می کرد.

پیامبر با دیدن این منظره، ناراحت شده و رو به عزرائیل کرد و فرمود: «ای عزرائیل، فرصتی به این مرد بده تا با او سخن بگویم».

و تو خود می دانی که پیامبر می تواند عزرائیل را ببیند و با او سخن بگوید و سخن آن حضرت هم مورد قبول عزرائیل واقع می شود چرا که همه فرشتگان مأمورند تا به دستورات پیامبر گوش فرا دهند.

ص: 46

بعد از این که سخن پیامبر با عزرائیل تمام شد همه دیدند که کم کم حال آن مرد بهتر و بهتر شد تااینکه به شرایط عادی بازگشت.

آن مرد چشم خود را باز کرد و دید که وجود مقدس پیامبر در کنار او نشسته است، پس خدمت آن حضرت سلام کرد.

پیامبر در حالی که لبخندی دلنشین به لب داشت به او فرمود: «چه خبر؟ در آن حالت چه می دیدی؟».

آن مرد گفت: «ای رسول خدا ! صحنه عجیبی بود، در آن حال، تاریکی و سیاهی را می دیدم که به سوی من می آمد».

آن مرد در زندگی خود گناهانی انجام داده بود که در لحظه مرگ به شکل سیاهی در مقابلش ظاهر شده و او را غرق ترس و وحشت کرده بودند.

پیامبر که جواب آن مرد را شنید رو به او کرد و فرمود: «این دعایی را که من می گویم بخوان: «الّلهُمّ اغْفِرْ لی الْکَثیرَ مِنْ مَعاصیکَ وَاقْبَلْ مِنّی الْیَسیرَ مِنْ طاعَتِکَ ! بار خدایا ! گناهان زیاد مرا ببخشای و اعمال نیک مرا که بسیار کم است قبول نما».

آن مرد این دعا را زیر لب زمزمه کرد و دوباره بی هوش شد.

پیامبر لحظاتی صبر کرد تا اینکه آن مرد به هوش آمد، آن موقع از او سؤال کرد که در آن حالت بی هوشی، چه منظره ای را دیدی؟

آن مرد گفت:

ص: 47

«ای رسول خدا، دیدم که نورسفیدی به سوی من می آمد».

اینجا بود که پیامبر خیلی خوشحال شد و گل لبخند به صورت مبارکش نشست و رو به بستگان آن مرد کرد و فرمود: «خدا گناهان این مرد را بخشید».

و بعد از لحظاتی آن مرد جان به جان آفرین تسلیم کرد.

امام صادق(علیه السلام) بعد از نقل این جریان، فرمودند: «هرگاه به بالین کسی رفتید که در حال جان دادن است، این دعا را برای او بخوانید».[(1)](#content_note_48_1)

آری، دعا می تواند دوای هر دردی باشد، و در آن لحظه های جان دادن بهترین راه برای کسب بخشش خداوند می باشد.

بیایید با خود عهد کنیم که هرگاه دیدیم کسی در حال جان دادن است به جای گریه و زاری، این دعا را برای او بخوانیم، می خواهد آن شخص، دوست و آشنای ما باشد یا یک فرد غریبه، به امید آنکه افرادی پیدا شوند که در لحظه جان دادن ما، این دعا را برای ما بخوانند.

ص: 48

1- 21. . سالم بن أبی سلمه، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقیل: یا رسول اللّه ، إنّ فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ومعه ناس من أصحابه حتّی أتاه وهو مغمی علیه، قال: فقال: یا ملک الموت کف عن الرجل حتّی أسأله، فأفاق الرجل فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: ما رأیت ؟ قال: رأیت بیاضاً کثیراً وسواداً کثیراً، فقال: فأیّهما کان أقرب إلیک ؟ فقال: السواد، فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: قل: اللّهمّ اغفر لی الکثیر من معاصیک، واقبل منّی الیسیر من طاعتک، فقال ثمّ أُغمی علیه ، فقال: یا ملک الموت خفّف عنه ساعه حتّی أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأیت ؟ قال: رأیت بیاضاً کثیراً وسواداً کثیراً، قال: فأیّهما کان أقرب إلیک ؟ فقال، البیاض، فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: غفر اللّه لصاحبکم. قال: فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: إذا حضرتم میّتاً فقولوا له هذا الکلام لیقوله»: الکافی ج 3 ص 125، وسائل الشیعه ج 16672، الحدائق الناظره ج 3 ص 363، جواهر الکلام ج 4 ص 17، ذخیره المعاد ج 1 ص 81، مصباح الفقیه ج 1 ص 347.

## فرشتگان با شاخه گل آمده اند

همه شما داستان شیطان را شنیده اید، او سالیان سال عبادت خدا را نمود اما وقتی که خداوند به او فرمود که بر آدم سجده کن، حاضر نشد تا این دستور خداوند را انجام دهد و به همین علّت بود که برای همیشه از درگاه قرب الهی دور شد.

از آن روز به بعد شیطان تلاش می کند تا مانع سعادت و کمال انسان ها شود و با انواع حیله ها بر سر راه خوشبختی فرزندان آدم، قرار می گیرد تا آنها را به راه گمراهی و بیچارگی بکشاند.

به هر حال، شیطان، دشمن انسان است و همه تلاش خود را در راه گمراهی او صرف می کند.

البته خداوند متعال وعده فرموده است که بندگان خوب خود را در مقابل نقشه شیطان، کمک نموده و آنها را یاری نماید.

نمی دانم شنیده ای یا نه، وقتی بنده مؤمنی از دنیا می رود فریاد و ناله شیطان

ص: 49

بلند می شود.

شاید با خود بگویی ما تا به حال شنیده بودیم که شیطان از مرگ انسان های خوب خوشحال می شود اما حالا حرف تازه ای می شنویم که با مرگ یک بنده خوب خدا، شیطان ناله سر می دهد و گریه می کند ! !

البته تو خود می دانی که من این سخن را بدون دلیل نمی گویم، این حدیث رسول خدا را به گوش جان بسپار: «هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرا می رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می شود در حالی که هر کدام از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. همه این فرشتگان، نزد مؤمن می آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می کنند و هر کدام به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می دهند، پس از آن، همه فرشتگان در دو صف منظم می ایستند ».

نمی دانم دیده ای که یک برده چگونه در مقابل ارباب خود می ایستد !

پیامبر فرمودند که این فرشتگان این گونه در حضور مؤمن می ایستند گویی که همه اینها بردگانی هستند که در حضور ارباب خود ایستاده اند.[(1)](#content_note_50_1)

آری، همه این فرشتگان به پاس احترام مؤمن، با کمال نظم ایستاده اند، بوی خوش شاخه های گل، فضا را معطر کرده است.

به راستی که خداوند برای قبض روح مؤمن چه برنامه زیبایی ریخته است !

ما در زندگی خود دیده ایم که هرگاه رئیس جمهور یک کشور بخواهد به کشور دیگری سفر بکند در لحظه ورود به کشور میزبان، توسط یگان ویژه ای از نیروهای نظامی، مورد استقبال رسمی قرار می گیرد.

امروز دانستیم که مؤمن هم هنگامی که می خواهد به سفر ابدی خود برود و این

ص: 50

1- 22. . «سُئل رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: کیف یتوفّی ملک الموت المؤن ؟ فقال: إنّ ملک الموت لیقف من المؤن عند موته موقف العبد الذلیل من المولی ، فیقوم هو وأصحابه لا یدنو منه حتّی یبدأ بالتسلیم ویبشّره بالجنّه»: کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 135، بحار الأنوار6 ص 167، تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 225.

دنیا را ترک کند توسط پانصد فرشته، مورد استقبال، واقع می شود.

این یک مراسم بسیار باشکوه است به گونه ای که خبر آن به گوش شیطان می رسد.

پیامبر در ادامه سخن خود می فرماید: «چون شیطان به این فرشتگان نگاه می کند که جهت مراسم قبض روح مؤمن جمع شده اند دست خود بر سر می گذارد و فریاد می زند».

صدای ناله و گریه شیطان مایه تعجب اطرافیان او می شود.

هنگامی که لشگریان شیطان صدای گریه او را می شنوند می گویند: «ای آقای ما ! تو را چه می شود؟ چرا این چنین بی تابی می کنی؟»؟

و شیطان جواب می دهد: «مگر نمی بینید که خداوند چگونه از بنده خوب خود، احترام می گیرد؟ ببینید چه مراسمی برای قبض روح این مؤمن برگزار شده است ! شما کجا بودید، چرا برای گمراهی این فرد، تلاش نکردید؟ چرا او را از راه خدا منحرف نکردید؟».

و لشکریان او جواب می دهند که ما نهایت سعی و تلاش خود را نمودیم تا او را گمراه کنیم اما او هرگز به وسوسه های ما گوش نداد.[(1)](#content_note_51_1)

ص: 51

1- 23. . قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: «إذا رضی اللّه عن عبدٍ قال: یا ملک الموت ، اذهب إلی فلان فأتنی بروحه، حسبی من عمله، قد بلوته فوجدته حیث أحبّ، فینزل ملک الموت ومعه خمسمئه من الملائکه معهم قضبان الریاحین وأُصول الزعفران، کلّ واحد منهم یبشّره ببشاره سوی بشاره صاحبه، ویقوم الملائکه صفّین لخروج روحه، معهم الریحان ، فإذا نظر إلیهم إبلیس وضع یده علی رأسه ثمّ صرخ، فیقول له جنوده: مالک یا سیّدنا ؟ فیقول: أما ترون ما أعطی هذا العبد من الکرامه ؟ أین کنتم عن هذا ؟ قالوا: جهدنا به فلم یطعنا»: بحار الأنوار ج 6 ص 161، معارج الیقین فی أُصول الدین ص 488.

## بوی خوش آن یار مهربان

پیامبر اسلام ویژگی هایی مخصوص به خود داشت که شخصیت او را از دیگران جدا می کرد.

برای مثال آن حضرت همواره خوشبو بود به گونه ای که هرگاه آن حضرت از کوچه ای عبور می کرد مردم از بوی عطر خوشی که در آن فضا پیچیده بود، می فهمیدند که پیامبر از آن جا گذر نموده است.

در روایات آمده است پولی که پیامبر خرج عطر و بوی خوش می کرد بیش از پولی بود که صرف غذا می کرد و این نشان از اهمیت خوشبو و معطر بودن دارد.[(1)](#content_note_52_1)

کاش همه مسلمانان خوشبو بودن، پیامبر را الگوی خود قرار می دادند و به این وسیله ارتباطات بین فردی جامعه ما محکمتر و زیباتر می شد چرا که بوی خوشی که شما استفاده می کنید بهترین هدیه ای است که به همکار و دوست و همسر خود می دهید و نشانه آن است که به آنها احترام می گذارید.

ص: 52

1- 24. . عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ینفق فی الطیب أکثر ممّا ینفق فی الطعام»: الکافی ج 6 ص 12، مکارم الأخلاق ص 34.

یکی دیگراز ویژگی های پیامبر این بود که صورت آن حضرت همواره نورانی بود به گونه ای که در تاریکی شب، نوری از صورت آن حضرت جلوه نمایی می کرد.

آری، من و تو که در آن زمان نبودیم تا بوی خوش پیامبر را استشمام کنیم و صورت نورانی او را مشاهده کنیم.

اما من به شما آدرسی می دهم که در آنجا می توانیم به آرزوی خود برسیم.

آری، دیر یا زود مرگ به سراغ ما می آید و بدن ما را داخل قبر می گذارند، در آنجا می توانیم به خواسته خود برسیم.

حتماً با خود می گویی: آخر آنجا، داخل قبر دیگر چه مجالی هست که من به آرزوی خود فکر کنم.

اما صبر کن، می خواهم مطلب زیبایی برایت بگویم:

من می دانم که بارها و بارها به تاریکی قبر فکر کرده ای و از آن وحشت کرده ای، اما اکنون از امام صادق(علیه السلام) این سخن را بشنو: «چون مؤمن را داخل قبر گذاشته و آن را با خاک پوشاندند، قبر مؤمن شکافته می شود و دری آشکار می شود و مؤمن به سوی آن در نگاه می کند».

آیا می توانی حدس بزنی که مؤمن چه می بیند؟

قبر که تاریکِ تاریک است، اما نوری از آن در به سوی قبر می آید و تمام قبر را روشن می کند .

این نور، نور صورت زیبای رسول خدا می باشد.

و بوی خوشی به مشام مؤمن می رسد، آری این بوی خوش آن

ص: 53

حضرت است.[(1)](#content_note_54_1)

جانم به فدای مهربانیت ای رسول خدا که دوستان خود را در سخت ترین لحظه ها تنها نمی گذاری !

ای آقا و مولای ما !

چه می شود آن لحظه که در قبر قرار گیریم و همه، ما را تنها گذارند، به ما هم نظر لطفی بنمایی !

ص: 54

1- 25. . عن أبی بصیر قال: قال أبو عبد اللّه علیه السلام فی حدیثٍ:«... فإذا وضع فی قبره ردّ إلیه الروح إلی ورکیه ، ثمّ یُسأل عمّا یعلم، فإذا جاء بما یعلم فتح له ذلک الباب الذی أراه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم، فیدخل علیه من نورها وبردها وطیب ریحها...»: الکافی ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 144، تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 555.

اکنون که دانسته ایم به دیدن دوستان خوبت می روی، ما هم چشم انتظاریم، گر چه شرمنده روی تو هستیم اما نگاه ما به کرم و لطف شماست.

## از بازنشستگی خبری نیست !

خداوند دو فرشته را مأمور نوشتن اعمال ما نموده است و اسم آنها «رقیب» و «عتید» می باشد، آنها تمامی اعمال و کردار ما را ثبت می نمایند تا در روز قیامت موقع حسابرسی اعمال، به پیشگاه خداوند عرضه شود.

این دو فرشته از لحظه ای که ما به بلوغ می رسیم مشغول انجام وظیفه خود می شوند و تا آخرین لحظه های عمر ما، اعمال نیک و بد ما را ثبت می کنند.

تا به حال فکر کرده اید که وقتی یک نفر از دنیا می رود، تکلیف این دو فرشته که مخصوص ثبت اعمال بودند، چه می شود؟

آیا خدا به آنها مأموریتی تازه می دهد؟ یا اینکه آنها هم بازنشسته می شوند ! !

اما آنها باید بدانند که از بازنشستگی خبری نیست، خدا به آنها مأموریتی جدید می دهد.

من توجّه شما را به حدیثی از امام صادق(علیه السلام) جلب می کنم.

آن حضرت فرمودند:

ص: 55

«هنگامی که مؤمن جان به جان آفرین تسلیم می کند آن دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال او بودند به آسمان صعود می کنند. آنان در حالی که اشک می ریزند و گریه می کنند به درگاه خداوند عرضه می دارند: بار خدایا ! مرگ بنده خوب تو فرا رسید، او اهل طاعت و بندگی تو بود، چقدر از او اعمال نیک و پسندیده دیدیم. بار خدایا اکنون وظیفه ما بعد از مرگ او چیست؟ پس خدا به آنان می گوید: به روی زمین بر گردید و تا روز قیامت، در کنار قبر او منزل کنید و همواره مشغول عبادت من باشید و ثواب آن عبادت های خود را در پرونده اعمال او بنویسید و چون روز قیامت بر پا شود او را به سوی بهشت رهنمون شوید و در بهشت به خدمت او درآیید».[(1)](#content_note_56_1)

ص: 56

1- 26. . عن حنان بن سدیر، عن أبیه، قال: «کنت عند أبی عبد اللّه علیه السلام ، فذُکر عنده المؤن وما یجب من حقّه، فالتفت إلیّ أبو عبد اللّه علیه السلام فقال لی: یا أبا الفضل ، ألا أحدّثک بحال المؤن عند اللّه ؟ فقلت: بلی فحدّثنی جُعلت فداک، فقال: إذا قبض اللّه روح المؤن ، صعد ملکاه إلی السماء فقالا: یا ربّ ، عبدک ونعم العبد، کان سریعاً إلی طاعتک، بطیئاً عن معصیتک، وقد قبضته إلیک، فما تأمرنا من بعده؟ فیقول الجلیل الجبّار: اهبطا إلی الدنیا وکونا عند قبر عبدی ومجّدانی وسبّحانی وهلّلانی وکبّرانی ، واکتبا ذلک لعبدی حتّی أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج 6 ص 12، جامع أحادیث الشیعه ج 15 ص 539. «روی بأنّ المحتضر یحضره صفّ من الملائکه عن یمینه علیهم ثیاب خضر، وصفّ عن یساره علیهم ثیاب سود، ینتظر کلّ واحد من الفریقین فی قبض روحه... فإذا فارقته روحه تبعاه الملکان اللذان کانا موکلین به یبکیان ویترحّمان علیه، ویقولان: رحم اللّه هذا العبد کم أسمعنا الخیر، وکم أشهدنا علی الصالحات، وقالا: یا ربّنا إنّا کنّا موکلین به وقد نقلته إلی جوارک فما تأمرنا ؟ فیقول تعالی: تلزمان قبره وتترحّمان علیه وتستغفران له إلی یوم القیامه، فإذا کان یوم القیامه أتیاه بمرکبٍ فأرکباه ومشیا بین یدیه إلی الجنّه وخدماه فی الجنّه»: الدعوات ص 282، بحار الأنوار ج 6 ص 172.

## شاخه گلی که فراموشی می آورد

امام سجاد(علیه السلام) در حدیثی فرمودند: «هنگامی که موقع مرگ بنده مؤمن فرا می رسد خداوند دو شاخه گل از بهشت برای مؤمن می فرستد».

یادم نمی رود یک روز این حدیث را در محفلی ذکر کردم، یکی از افرادی که آنجا بود به من رو کرد و گفت:

«آخر یک نفر نیست به خدا بگوید که ای خدا، در مدت عمر مؤمن، یک شاخه گل برایش نفرستادی، حالا که عزرائیل می خواهد جانش را بگیرد برای او شاخه گل می فرستی !».

اما اگر این دوست من صبر می کرد برای او توضیح می دادم که همه کارهای خداوند، حکمتی دارد.

ص: 57

اینکه خدا صبر می کند و در لحظه جان دادن برای مؤمن، شاخه گل می فرستد برای این است که در آن شرایط هیچ چیز به اندازه این شاخه گل برای او مفید نیست.

خداوند برای مؤمنی که می خواهد جان بدهد دو شاخه گل می فرستد اما این دو شاخه گل، گلهای معمولی نیستند !

هر کدام از این شاخه گل ها اثر مخصوصی را دارد.

مقداری فکر کن، هر انسانی در این دنیا وظیفه دارد برای گذران امور زندگی خود به تلاش و فعالیّت اقتصادی بپردازد.

آری، کار و تلاش در اسلام به عنوان عبادت معرفی شده است و شخص مؤمن هم در راستای این دستور اسلامی، به کسب درآمد می پردازد.

خوب این بنده خدا، یک عمر زحمت کشیده است، خانه و ماشین و دیگر وسائل زندگی را فراهم نموده است و معلوم است که به آن علاقمند است و شاید دل کندن از آن برای او سخت باشد.

آیا می دانی نام یکی از آن شاخه گلها، «مُسیخه» می باشد؟

مُسیخه به معنای «بی خیال کننده» می باشد، مؤمن چون این شاخه گل را می بوید قلبش از دلبستگی به مال دنیا بی خیال می شود، با بوییدن این شاخه گل، دیگر هیچ علاقه ای به مال دنیا در دل مؤمن باقی نمی ماند.

اکنون دیگر مؤمن، هیچ علاقه ای به اموال و دارایی خود ندارد، اصلاً به آنها فکر نمی کند، تمام اموالش برای او بی ارزش می شود.

آیا می دانی نام آن گل دیگر چیست؟

ص: 58

امام سجاد(علیه السلام) نام آن را «مُنسیه» معرفی می کند.

منسیه، یعنی «فراموشی آور» !

آیا دیده ای افرادی دچار بیماری فراموشی شده اند و دیگر هیچ چیز را به یاد نمی آورند.

مؤمن با بوییدن این شاخه گل دوم، به یک فراموشی مبتلا می شود.

البته نه اینکه مؤمن همه چیز را فراموش کند، نه، بلکه او هر چه رنگ و بوی دنیا را دارد فراموش می کند.

خانه من، ماشین من، شهرت من، ریاست من، فرزند من، همسر من !

مؤمن همه اینها را فراموش می کند.

اکنون او دیگر به یاد ندارد که خانه و زندگی داشته است !

حالا شیطان دیگر چه می تواند بکند؟

حتماً شنیده ای که شیطان در آن لحظه های آخر عمر، به سراغ انسان می آید و چون می داند او به اموال و دارایی خود محبّت دارد تلاش می کند تا انسان را به گمراهی بکشاند مثلاً به او می گوید اگر دست از خداپرستی برنداری خانه تو را آتش می زنم، ماشین تو را آتش می زنم و...

آن لحظه، لحظه بسیار حساسی است، چه بسا افرادی بوده اند که در آن لحظه به دنبال وسوسه شیطان، عاقبت به خیر نشده اند.

اما خداوند در آن لحظه های حساس، با فرستادن دو شاخه گل، بنده مؤمن خود را یاری می کند.

مؤمن چون آن دو شاخه گل را می بوید حافظه اش از مال دنیا و هر آنچه رنگ

ص: 59

دنیایی دارد خالی می شود، دیگر شیطان هیچ کاری نمی تواند بکند، اگر بخواهد به مؤمن بگوید که اگر «شهادتین» بگویی خانه تو را آتش می زنم، مؤمن اصلاً یادش نمی آید که خانه ای داشته است !

و به این ترتیب تلاش شیطان بی نتیجه می شود و مؤمن با راحتی و آسودگی تمام به سوی دیار باقی می شتابد و مرگ در کام او شیرین جلوه می کند.[(1)](#content_note_60_1)

ص: 60

1- 27. . عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: «قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام: قال اللّه عزّ وجلّ: ما من شیء أتردّد عنه تردّدی عن قبض روح المؤن، یکره الموت وأنا أکره مساءته، فإذا حضره أجله الذی لا یؤّر فیه بعثت إلیه بریحانتین من الجنّه، تُسمّی إحداهما المسخیه، والأُخری المنسیه، فأمّا المسخیه فتسخیه عن ماله، وأمّا المنسیه فتنسیه أمر الدنیا»: الأمالی للطوسی ص 414، بحار الأنوار ج 6 ص 152. عن أبی محمّد الأنصاری - وکان خیّراً - عن عمّار الأسدی، عن أبی عبد اللّه علیه السلام ، قال: «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: لو أنّ مؤناً أقسم علی ربّه عزّ وجلّ أن لا یمیته ما أماته أبداً، ولکن إذا حضر أجله بعث اللّه عزّ وجلّ إلیه ریحین: ریحاً یُقال له: المنسیه، وریحاً یُقال له: المسخیه، فأمّا المنسیه فإنّها تنسیه أهله وماله، فأمّا المسخیه فإنّها تسخی نفسه عن الدنیا حتّی یختار ما عند اللّه تبارک وتعالی»: الکافی ج 2 ص 127، معانی الاخبار ص 142.

## خانه بهشتی خود را نگاه کن !

من در اینجا می خواهم بار دیگر تصویر جان دادن مؤمن را به روایت امام صادق(علیه السلام)، برایت بازگو کنم تا بدانی که اگر شیعه واقعی اهل بیت(علیهم السلام) باشی چقدر مرگ برای تو دلنشین می شود !

آن لحظه ای که دیگر زبان تو بند آمده است و قادر به سخن گفتن نیستی و فرزندان و همسر و آشنایان، گرد تو جمع شده اند و تو اشک را در چشم آنها می بینی و آرام آرام می فهمی که باید بار سفر بر بندی و از همه آنها جدا شوی !

و تو نگاه به اطرافیان خود می کنی و می خواهی با آنان سخن بگویی اما نمی توانی زیرا که زبانت بند آمده است !

اما تو نباید نگران باشی چرا که درست همان لحظه ای که زبانت بند می آید وعده بزرگ خداوند فرا می رسد.

این قانون خداوند است، درست آن موقعی که زبان مؤمن بند می آید، یک مهمانی بزرگ آغاز می شود.

ص: 61

آنجا را نگاه کن !

آن آقا کیست که با عده ای به خانه تو آمده اند !

آنها مهمانان تو هستند !

آنها را شناختی یا نه؟

آن یکی رسول خدا می باشد، آن دیگری حضرت علی(علیه السلام) است، آن دیگری امام حسن(علیه السلام) و دیگری امام حسین(علیه السلام) !

همه امامان معصوم(علیه السلام) آمده اند !

نگاه کن حضرت زهرا(س) هم آمده است.[(1)](#content_note_62_1)

آیا نمی خواهی به آنها سلام کنی !

یادت هست یک عمر زیارت جامعه خواندی و گفتی: «الّسَلامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ النُّبُوّهِ»

حالا هم همین جمله را بگو !

رسول خدا می آید طرف راست تو می نشیند و حضرت علی(علیه السلام) در سمت چپ تو !

بعد از آن می بینی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم آمده اند.

شنیده ام که تو از عزرائیل می ترسی !

خوب، قبل از اینکه عزرائیل بیاید چهارده معصوم(علیه السلام) می آیند تا تو دیگر نترسی !

آری، قبل از آنکه عزرائیل بیاید آن عزیزانی که یک عمر عاشقشان بودی، به کنار تو آمده اند !

حضرت زهرا(س) هم زودتر از عزرائیل آمده است !

مگر تو نبودی که برای فرزندان او عزاداری می کردی !

ص: 62

1- 28. . عن أبی بصیر قال: «قلت لأبی عبد اللّه علیه السلام : جُعلت فداک ، یُستکره المؤن علی خروج نفسه ؟ قال: فقال: لا واللّه، قال: قلت: وکیف ذاک؟ قال: إنّ المؤن إذا حضرته الوفاه حضر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وأهل بیته: أمیر المؤنین علیّ بن أبی طالب وفاطمه والحسن والحسین ، وجمیع الأئمّه علیهم الصلاه والسلام، - وأکنوا عن اسم فاطمه - ویحضره جبرئیل ومیکائیل وإسرافیل وعزرائیل...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

مگر تو نبودی که برای مظلومیت آنها اشک می ریختی !

اکنون نوبت آنهاست تا تو را یاری کنند و چه خوب یاری می کنند !

گوش کن !

چهارده معصوم(علیه السلام) دارند با عزرائیل سخن می گویند، همه آنها یک حرف و یک سخن را تکرار می کنند: «ای عزرائیل ! این مؤمن را که می بینی ما را دوست دارد، با او مهربان باش !».

و عزرائیل پاسخ می دهد: «قسم به خدا، من با او همچون پدری مهربان برخورد می کنم و برای او از برادر، دلسوزتر خواهم بود».

اکنون عزرائیل نزدیک تو می آید و با تو سخن می گوید: «ای بنده خدا ! آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری؟».

و تو جواب می دهی: آری، با محبّت و عشق به محمد و آل محمد(علیه السلام) و با ولایت حضرت علی(علیه السلام)، برگه آزادی از جهنم را دارم.[(1)](#content_note_63_1)

و اکنون رسول خدا با تو سخن می گوید: «نگران نباش، نترس، که تو در أمان هستی !».

این سخن رسول خدا است که قلب تو را آرام می کند.

و تو محو جمال دلربای آن حضرت می شوی !

و اکنون به دستور رسول خدا پرده ها از جلوی چشم تو کنار می رود و تو نگاه می کنی خانه خودت را در بهشت می بینی !

و تو به سوی بالا نگاه می کنی !

ص: 63

1- 29. . عن أبی بصیر فی حدیثٍ طویل عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «... ثمّ یقولون جمیعاً لملک الموت: إنّه ممّن کان یحبّ محمّداً وآله ویتولّی علیّاً وذرّیته ، فارفق به ، قال: فیقول ملک الموت: والذی اختارکم وکرّمکم واصطفی محمّداً صلی الله علیه و آله وسلم بالنبوّه وخصّه بالرساله ، لأنا أرفق به من والد رفیق، وأشفق علیه من أخ شفیق، ثمّ قام إلیه ملک الموت فیقول: یا عبد اللّه ، أخذت فکاک رقبتک ؟ أخذت رهان أمانک ؟ فیقول: نعم، فیقول الملک: فبماذا ؟ فیقول: بحبّی محمّداً وآله، وبولایتی علیّ بن أبی طالب وذرّیته، فیقول: أمّا ما کنت تحذر فقد آمنک اللّه منه، وأمّا ما کنت ترجو فقد أتاک اللّه به، افتح عینیک فانظر إلی ما عندک، قال: فیفتح عینیه فینظر إلیهم واحداً واحداً، ویفتح له باب إلی الجنّه فینظر إلیها، فیقول له: هذا ما أعدّ اللّه لک، وهؤاء رفقاؤ، أفتحبّ اللحاق بهم أو الرجوع إلی الدنیا؟ قال: فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: أما رأیت شخوصه ورفع حاجبیه إلی فوق من قوله: لا حاجه لی إلی الدنیا ولا الرجوع إلیها؟ وینادیه مناد من بطنان العرش یسمعه ویسمع من بحضرته: یا أیّتها النفس المطمئنّه إلی محمّد ووصیّه والأئمّه من بعده ، ارجعی إلی ربّک راضیه بالولایه، مرضیه بالثواب، فادخلی فی عبادی مع محمّد وأهل بیته ، وادخلی جنّتی غیر مشوبه»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

داری بهشت را می بینی !

نگاه کن، شاخه ای از درخت طُوبی به خانه تو هم آمده است !

آیا می توانی برایم بگویی که اصل این درخت طوبی در کجای بهشت است؟

آری، اصل این درخت در خانه حضرت علی(علیه السلام) است !

(خواننده عزیز، نمی دانم تا به حال بالین شخصی بوده ای که دارد جان می دهد، اگر دیدی که او چشم باز کرده و به سمت بالا نگاه می کند، بدان آن همان موقعی است که او به چهره چهارده معصوم(علیه السلام) نگاه می کند).[(1)](#content_note_64_1)

رسول خدا به تو می گوید: «این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی ! و البته اگر دنیا را انتخاب کنی خداوند به تو ثروت و دارایی زیادی خواهد داد ».

اما تو در جواب چه می گویی؟

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «مؤمن در آن لحظه به رسول خدا می گوید: ای رسول خدا، من دیگر به دنیا کاری ندارم ».

آری، چون چشم تو به جمال رسول خدا و اهل بیت او روشن شد و جایگاه بهشتی خود را دیدی، دیگر دنیا آنقدر در چشم تو کوچک می شود که حاضر نمی شوی برای یک لحظه هم در دنیا بمانی !

(خواننده محترم، وقتی در بالین کسی حاضر شدی که در لحظه جان دادن است اگر دیدی که ابروهای خود را به سوی بالا حرکت می دهد، حواست باشد این همان لحظه ای است که او دارد در جواب رسول خدا می گوید که من دنیا را نمی خواهم ! جواب منفی او به صورت حرکت ابروها به سوی بالا جلوه می کند).[(2)](#content_note_64_2)

ص: 64

1- 30. . فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: «... افتح عینیک فانظر، قال : ویمثل له رسول اللّه علیه السلام وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه من ذرّیتهم علیهم السلام ، فیقال له : هذا رسول اللّه وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه رفقاؤ، قال : فیفتح عینیه فینظر...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

2- 31. . فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: «أما رأیت شخوصه ورفع حاجبیه إلی فوق ، من قوله: لا حاجه لی إلی الدنیا ولا الرجوع إلیها؟...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

پس خودت این مرگ زیبا را انتخاب می کنی !

این یک قانون است که خداوند جان مؤمن را به زور نمی گیرد، بلکه مؤمن با میل و رغبت مرگ را انتخاب می کند !

اکنون عرق به پیشانی تو می نشیند و اشک از گوشه چشم راستت جاری می شود.

این اشک شوق است !

شوق وصال آنهایی که یک عمر به عشقشان زندگی کردی !

شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آنها همواره آرزوی تو بود !

و روح تو از جسمت جدا می شود و از همین جا زندگی عالم برزخ تو آغاز می گردد.

و تو می بینی که مردم، جمع شده اند و بدن تو را برای غسل دادن می برند و بعد از غسل دادن، کفن بر بدنت می پوشانند و برای تشییع جنازه تو آماده می شوند.

نگاه کن، ببین دوستان تو که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو آمده اند، آنها را به یاد می آوری یا نه؟

روح مؤمنانی که قبل از تو از دنیا رفته اند به استقبال تو می آیند و به تو سلام نموده و تو را به نعمتهای خدا بشارت می دهند.[(1)](#content_note_65_1)

و این گونه زندگی جدید تو آغاز می شود.

این یک تولّد دوباره برای توست !

و به راستی که با حضور امامان معصوم(علیه السلام) مرگ بسیار دلنشین است.

آری، زندگی فقط با محبّت و عشق به آنان دلنشین می شود و مرگ و جان دادن هم با حضور آنان از عسل شیرین تر !

ص: 65

1- 32. . عن أبی بصیر قال: «قال أبو عبد اللّه علیه السلام: إذا حیل بینه وبین الکلام ، أتاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ومن شاء اللّه، فجلس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عن یمینه، والآخر عن یساره، فیقول له رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: أمّا ما کنت ترجو فهو ذا أمامک، وأمّا ما کنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثمّ یفتح له باب إلی الجنّه فیقول: هذا منزلک فی الجنّه ، فإن شئت رددناک إلی الدنیا ولک فیها ذهب وفضّه، فیقول: لا حاجه فی الدنیا، فعند ذلک یبیضّ لونه، ویرشح جبینه، وتتقلّص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عینه الیسری، فأیّ هذه العلامات رأیت فاکتف بها... وتلقاه أرواح المؤنین یسلّمون علیه ویبشّرونه بما أعدّ اللّه له جلّ ثناؤ من النعیم...»: الکافی ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 144، تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 555.

بار خدایا !

چه می شود که ما را به آخرین و بزرگترین آرزویمان برسانی !

ما را هم از جمله آنانی قرار ده که بزرگترین مهمانی عمرشان را در آخرین لحظه عمرشان برگزار می کنند !

آن لحظه ای که چشم باز می کنند و می بینند که میزبان چهارده معصوم(علیه السلام) شده اند !

و مولایشان حضرت علی(علیه السلام) را در کنار خود می بینند و اشکِ شوق در چشمشان حلقه می زند و به صورت مهربان او خیره می شوند و لبخند می زنند و می گویند:

خوش آمدی !

ای مولای مهربان ما

یا علی!

«پایان»

ص: 66

## پی نوشت ها

(1) . «عن علی بن أبی طالب علیه السلام وهو ساجد یبکی علا نحیبه وارتفع صوته بالبکاء، فقلنا: یا أمیر المؤنین ، لقد أمرضنا بکاؤ وأمضّنا وشجانا ، وما رأیناک قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: کنت ساجداً أدعو ربّی بدعاء الخیرات فی سجدتی ، فغلبنی عینی ، فرأیت رؤا هالتنی وأقلقتنی، رأیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم قائماً وهو یقول: یا أبا الحسن ، طالت غیبتک ، فقد اشتقت إلی رؤاک، وقد أنجز لی ربّی ما وعدنی فیک. فقلت: یا رسول اللّه ، وما الذی أنجز لک فیّ ؟ قال: أنجز لی فیک وفی زوجتک وابنیک وذرّیتک فی الدرجات العلی فی علّیین، قلت: بأبی أنت وأُمّی یا رسول اللّه فشیعتنا ؟ قال: شیعتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: یا رسول اللّه ، فما لشیعتنا فی الدنیا ؟ قال: الأمن والعافیه، قلت: فما لهم عند الموت ؟ قال: یحکم الرجل فی نفسه ویؤر ملک الموت بطاعته، قلت: فما لذلک حدّ یعرف ؟ قال: بلی، إنّ أشدّ شیعتنا لنا حبّاً یکون خروج نفسه کشرب أحدکم فی یوم الصیف الماء البارد الذی ینتقع به القلوب...»: بحار الأنوار ج 1616، ص 42 باب 194.

(2) . عن الحارث الهمدانی قال: «دخلت علی أمیر المؤنین علی بن أبی طالب علیه السلام فقال: ما جاء بک ؟ فقلت: حبّی لک یا أمیر المؤنین، فقال: یا حارث أتحبّنی ؟ قلت: نعم واللّه یا أمیر المؤنین، قال: أما لو بلغت نفسک الحلقوم رأیتنی حیث تحبّ، ولو رأیتنی وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غریبه الإبل لرأیتنی حیث تحبّ، ولو رأیتنی وأنا مارّ علی الصراط بلواء الحمد بین یدی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم لرأیتنی حیث تحبّ»: کشف الغمّه ج 1381، بحار الأنوار ج 6 ص 181، ج 27 ص 157، الفصول المهمّه ج 1 ص 315.

عن الأصبغ بن نباته قال: «دخل الحارث الهمدانی علی أمیر المؤنین علیّ علیه السلام فی نفر من الشیعه وکنت فیهم، فجعل الحارث یتّئد فی مشیته ویخبط الأرض بمِحجَنه ، وکان مریضاً، فأقبل علیه أمیر المؤنین علیه السلام ، وکانت له منه منزله فقال: کیف تجدک یا حارث؟ فقال: نال الدهر یا أمیر المؤنین منّی... وأبشّرک یا حارث لتعرفنی عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمه، قال الحارث: وما المقاسمه؟ قال:

ص: 67

مقاسمه النار ، أقاسمها قسمه صحیحه، أقول: هذا ولیّی فاترکیه، وهذا عدوّی فخذیه...»: الأمالی للمفید ص 3، الأمالی للطوسی ص 625، مدینه المعاجز ج 3 ص 116، بحار الأنوار ج 6 ص 178، ج 6 ص 120، خاتمه مستدرک الوسائل ج 2 ص 218، الغدیر ج 11 ص 222.

عن الحارث الأعور قال: «أتیت أمیر المؤنین علیه السلام ذات لیله ، فقال: یا أعور ، ما جاء بک ؟ قال: فقلت یا أمیر المؤنین ، جاء بی واللّه حبّک، قال: أما إنّی سأحدّثک لشکرها، أما إنّه لا یموت عبد یحبّنی فتخرج نفسه حتّی یرانی حیث یحبّ، ولا یموت عبد یبغضنی فتخرج نفسه حتّی یرانی حیث یکره...»: اختیار معرفه الرجال ج 1 ص 299، بحار الأنوار ج 6 ص 192، الغدیر ج 11 ص 222، معجم رجال الحدیث ج 5 ص 173، ج 10 ص 211، قاموس الرجال ج 12 ص 46، أعیان الشیعه ج 4 ص 366.

(3) . عن یحیی بن سابور قال: «سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول فی المیّت تدمع عینه عند الموت ، فقال: ذلک عند معاینه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، یری ما یسرّه، قال: ثمّ قال : أما تری الرجل إذا یری ما یسرّه فتدمع عینه ویضحک؟»: الکافی ج 3 ص 133، علل الشرائع ج 1 ص 307، معانی الأخبار ص 236، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 13، مستدرک الوسائل ج 2 ص 161،کتاب الزهد للحسین بن سعید ص 83، الفصول المهمّه ج 1 ص 303، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 14، میزان الحکمه ج 4 ص 2798.

(4) . عن أبی بصیر قال: «قال أبو عبد اللّه علیه السلام: إذا حیل بینه وبین الکلام ، أتاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ومن شاء اللّه، فجلس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عن یمینه، والآخر عن یساره، فیقول له صلی الله علیه و آله وسلم: أمّا ما کنت ترجو فهو ذا أمامک، وأمّا ما کنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثمّ یفتح له باب إلی الجنّه فیقول: هذا منزلک فی الجنّه، فإن شئت رددناک إلی الدنیا ولک فیها ذهب وفضّه، فیقول: لا حاجه فی الدنیا، فعند ذلک یبیَضّ لونه، ویرشح جبینه، وتتقلّص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عینه الیسری، فأیّ هذه العلامات رأیت فاکتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الکافی ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 144، تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 555.

(5) . «إنّ لنا فیک أملاً طویلاً ، إنّ لنا فیک رجاءً عظیماً ، عصیناک ونحن نرجو أن تستر علینا...»: مصباح المتهجّد ص 86، إقبال الأعمال ج 1 ص 162، المصباح ص 92.

(6) . عن أبی حمزه الثمالی قال: «قلت لأبی جعفر علیه السلام: ما یصنع بأحدنا عند الموت ؟ قال: أما واللّه یا أبا حمزه ما بین أحدکم وبین أن یری مکانه من اللّه ومکانه منّا إلاّ أن یبلغ نفسه ها هنا - ثمّ أهوی بیده إلی نحره - ، ألا أُبشّرک یا أبا حمزه ؟ فقلت: بلی جُعلت فداک، فقال: إذا کان ذلک أتاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وعلی علیه السلام

ص: 68

معه، یقعد عند رأسه، فقال له رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: أما تعرفنی ؟ أنا رسول اللّه، هلمّ إلینا، فما أمامک خیر لک ممّا خلّفت، أمّا ما کنت تخاف فقد أمنته، وأمّا ما کنت ترجو فقد هجمت علیه، أیّتها الروح أُخرجی إلی روح اللّه ورضوانه، ویقول له علی علیه السلام مثل قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم. ثمّ قال: یا أبا حمزه ؟ ألا أُخبرک بذلک من کتاب اللّه ؟ قول اللّه: «الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ کَانُواْ یَتَّقُونَ» »: تفسیر أبی حمزه الثمالی94، تفسیر العیّاشی ج 2 ص 126، تفسیر نور الثقلین ج 2 ص 313، بحار الأنوار ج 6 ص 178.

(7) . نهج البلاغه ج 2 ص 219، عیون الحکم والمواعظ ص 91، دستور معالم الحکم ص 36، شرح نهج البلاغه ج 11 ص 257، کنز العمّال ج 16 ص 200، تاریخ مدینه دمشق ج 50042.

(8) . عن عبد الحمید بن عَوّاض ، قال: «سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول: إذا بلغت نفس أحدکم هذه قیل له: أمّا ما کنت تحزن من همّ الدنیا وحزنها ، فقد أمنت منه، ویقال له: أمامک رسول اللّه وعلیّ وفاطمه علیهم السلام » المحاسن ج 1 ص 17، الفصول المهمّه ج 1 ص 317، بحار الأنوار ج 6 ص 184.

(9) . عن علی بن عقبه، عن أبیه قال: «دخلنا علی أبی عبد اللّه علیه السلام أنا والمعلّی بن خُنیس ، فقال: یا عقبه ، لا یقبل اللّه من العباد یوم القیامه إلا هذا الذی أنتم علیه، وما بین أحدکم وبین أن یری ما تقرّ به عینه إلاّ أن تبلغ نفسه هذا - وأومأ بیده إلی الورید - قال: ثمّ اتّکأ وغمز إلی المعلّی أن سله ، فقلت: یا بن رسول اللّه ، إذا بلغت نفسه هذه فأیّ شیء یری ؟ فردّ علیه بضعه عشر مرّه: أیّ شیء یری ؟ فقال فی کلّها: یری، لا یزید علیها، ثمّ جلس فی آخرها فقال: یا عقبه ! قلت: لبیک وسعدیک، فقال: أبیت إلاّ أن تعلم ؟ فقلت : نعم یا بن رسول اللّه، إنّما دینی مع دمی ، فإذا ذهب دمی کان ذلک، وکیف بک یا بن رسول اللّه کلّ ساعه؟ وبکیت، فرقِّ لی فقال: یراهما واللّه، قلت: بأبی أنت وأُمّی من هما ؟ فقال: ذاک رسول اللّه علیه السلاموعلی علیه السلام، یا عقبه لن تموت نفس مؤنه أبداً حتّی تراهما، قلت: فإذا نظر إلیهما المؤن أیرجع إلی الدنیا ؟ قال: لا بل یمضی أمامه، فقلت له: یقولان شیئاً جُعلت فداک ؟ فقال: نعم ،یدخلان جمیعاً علی المؤن فیجلس رسول اللّه علیه السلام عند رأسه، وعلی عند رجلیه، فیکبّ علیه رسول اللّه علیه السلام فیقول: یا ولی اللّه أبشر ، أنا رسول اللّه، إنّی خیر لک ممّا تترک من الدنیا، ثمّ ینهض رسول اللّه فیقوم علیه علیّ صلوات اللّه علیهما حتّی یکبّ علیه فیقول: یا ولیّ اللّه ابشر أنا علیّ بن أبی طالب الذی کنت تحبّنی أمّا لأنفعک. ثمّ قال أبو عبد اللّه علیه السلام: أما إنّ هذا فی کتاب اللّه عزّ وجلّ، قلت: أین هذا جُعلت فداک من کتاب اللّه ؟ قال: فی سوره یونس قول اللّه تبارک وتعالی ها هنا: «الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ کَانُواْ یَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ فِی الْأَخِرَهِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللَّهِ ذَ لِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»: المحاسن ج 171، بحار الأنوار ج 6 ص 18، ورواه الشیخ الکلینی فی الکافی ج 3 ص 129 مع اختلاف یسیر، وکذلک رواه

ص: 69

العیّاشی فی تفسیره ج 2 ص 12 مع اختلاف یسیر.

قال العلاّمه المجلسی فی شرح هذا الخبر: «إنّما دینی مع دمی» : المراد بالدم الحیاه ، أی أترک طلب الدین ما دمت حیّاً، فإذا ذهب دمی - أی متّ - کان ذلک - أی ترک الطلب - أو المعنی: أنّه إنّما یمکننی تحصیل الدین ما دمت حیّاً، فقوله: فإذا ذهب دمی استفهام إنکاری ، أی بعد الموت کیف یمکننی طلب الدین؟ وفی الکافی: إنّما دینی مع دینک فإذا ذهب دینی کان ذلک، أی إن دینی ، إنّما یستقیم إذا کان موافقاً لدینک ، فإذا ذهب دینی لعدم علمی بما تعتقده کان ذلک أی الخسران والهلاک والعذاب الأبدی، أشار إلیه مبهماً لتفخیمه.

وأمّا استشهاده علیه السلام با لآیه ، فالظاهر أنّه فسر البشری فی الحیاه الدنیا بما یکون عند الموت، ویحتمل أن یکون علیه السلام فسّر البشری فی الآخره بذلک ؛ لأنّ تلک الحاله من مقدّمات النشأه الآخره، فالبشری فی الحیاه الدنیا بالمنامات الحسنه کما ورد فی أخبار أُخر، أو بما بشّر اللّه فی کتبه وعلی لسان أنبیائه، والأوّل أظهر.

(10) . سعید بن یَسَار عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «هل الدین إلاّ الحبّ»: الخصال ص 21،مستدرک الوسائل ج 12 ص 227، التفسیر الصافی ج 1 ص 326، تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 327.

عن فضیل بن یَسَار ، عن أبی جعفر علیه السلام: «بُنی الإسلام علی خمس، علی الصلاه والزکاه والصوم والحجّ والولایه ، ولم یناد بشیء کما نودی بالولایه...»: الکافی ج 2 ص 18، الخصال ص 278، فضائل الأشهر الثلاثه ص 86، وسائل الشیعه ج 1 ص 13، 18، شرح الأخبار ج 2 ص 277.

(11) . عن قتیبه الأعشی، عن أبی عبد اللّه علیه السلام ، قال: «أما إنّ أحوج ما تکونون فیه إلی حبّنا حین تبلغ نفس أحدکم هذه - وأومأ بیده إلی نحره - ثمّ قال: لا بل إلی ها هنا - وأهوی بیده إلی حنجرته -، فیأتیه البشیر فیقول: أمّا ما کنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج 1ص 177، بحار الأنوار ج 6 ص 187.

(12) . عن أبی عبد اللّه علیه السلام فی حدیثٍ طویل أخذنا منه موضع الحاجه: «فیقوم علیه علیّ حتّی یکبّ علیه فیقول: یا ولیّ اللّه ، ابشر ، أنا علیّ بن أبی طالب الذی کنت تحبّنی ، أما لأنفعک...»: المحاسن ج 1 ص 17، الکافی ج 3 ص 129، بحار الأنوار ج 6 ص 18.

(13) . سعید بن یَسَار الضُّبَیعی، کوفی، ثقه...: رجال النجاشی رقم 478 ص 181، الفهرست للشیخ الطوسی ص 219، رجال الطوسی ص 213، رجال ابن داوود ص 172، رجال ابن داوود ص 80، نقد الرجال ج 2 ص 330.

ص: 70

(14) . رجال الطوسی ص 210، خلاصه الأقوال ص 150.

(15) . عن سعید بن یَسَار أنّه حضر أحد ابنی سابور وکان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلاّ زکریا بن سابور - قال: «فحضرته عند موته ، قال: فبسط یده ثمّ قال: ابیضّت یدی یا علی ، قال: فدخلت علی أبی عبد اللّه علیه السلام... فقال: أخبرنی خبر الرجل الذی حضرته عند الموت، أی شیء سمعته یقول ؟ قلت بسط یده فقال: ابیضّت یدی یا علیّ، فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: رآه واللّه رآه واللّه رآه واللّه»: اختیار معرفه الرجال ج 2 ص 626، بحار الأنوار ج 6 ص 192، ومعناه أنّ المحتضر رأی الإمام علی علیه السلام وقد صافحه ، ولذا قال: ابیضّت یدی یا علیّ: راجع هامش: الإیقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، للحرّ العاملی ص 212.

(16) . روی أنّ الصادق علیه السلام لقیه فقال: «سمّتک أُمّک سیّداً ووفّقت فی ذلک ، أنت سیّد الشعراء»: الغدیر ج 2 ص 240.

(17) . حدّث الحسین بن عون قال: «دخلت علی السیّد بن محمّد الحِمیَری عائداً فی علّته التی مات فیها، فوجدته یُساق به، ووجدت عنده جماعه من جیرانه وکانوا عثمانیه، وکان السیّد جمیل الوجه، رحب الجبهه، عریض ما بین السالفین، فبدت فی وجهه نکته سوداء مثل النقطه من المداد، ثمّ لم تزل تزید وتنمی حتّی طبقت وجهه بسوادها، فاغتمّ لذلک من حضره من الشیعه، وظهر من الناصبه سرور وشماته، فلم یلبث بذلک إلاّ قلیلاً حتّی بدت فی ذلک المکان من وجهه لمعه بیضاء ، فلم تزل تزید أیضا وتنمی حتّی أسفر وجهه وأشرق، وافترّ السیّد ضاحکاً مستبشراً ، فقال:

کذب الزاعمون أنّ علیّاً لن ینجی محبّه من هَنَاتقد وربّی دخلت جنّه عدن وعفا لی الإله عن سیّئاتیفأبشروا الیوم أولیاء علیّ وتوالوا الوصی حتّی المماتثمّ من بعده تولّوا بنیه واحداً بعد واحد بالصفات

ثمّ أتبع قوله هذا: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه حقّاً حقّاً، وأشهد أنّ محمّداً رسول اللّه حقّاً حقّاً، وأشهد أنّ علیّاً أمیر المؤنین حقّاً حقّاً، أشهد أن لا إله إلاّ اللّه، ثمّ اغمض عینه لنفسه ، فکأنّما کانت روحه زباله طفئت أو حصاه سقطت. قال علیّ بن الحسین: قال لی أبی الحسین بن عون: وکان أُذینه حاضراً ، فقال: اللّه أکبر ، ما من شهد کمن لم یشهد، أخبرنی - وإلاّ صمتاً - الفضیل بن یَسَار، عن أبی ، جعفر وعن جعفر علیهماالسلام أنّهما قالا: حرام علی روح أن

ص: 71

تفارق جسدها حتّی تری الخمسه: محمّداً وعلیّاً وفاطمه وحسناً وحسیناً ، بحیث تقرّ عینها، أو تسخن عینها، فانتشر هذا الحدیث فی الناس ، فشهد جنازته واللّه الموافق والمفارق»: المناقب لابن شهر آشوب ج 3 ص 23، الأمالی للطوسی ص 628، الفصول المهمّه ج 1 ص 321، کشف الغمّه ج 2 ص 40.

(18) . عن أبی بصیر قال: «قلت لأبی عبد اللّه علیه السلام جُعلت فداک ، یُستکره المؤن علی خروج نفسه ؟ قال: فقال: لا واللّه، قال: قلت: وکیف ذاک؟ قال: إنّ المؤن إذا حضرته الوفاه... یحضره جبرئیل ومیکائیل وإسرافیل وعزرائیل علیهم السلام...، وقال جبرئیل لمیکائیل وإسرافیل علیهم السلام مثل ذلک، ثمّ یقولون جمیعاً لملک الموت: إنّه ممن کان یحبّ محمّداً وآله ویتولّی علیّاً وذرّیته ، فارفق به...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(19) . «مرض رجل من أصحاب الرضا علیه السلام فعاده ، فقال: کیف تجدک ؟ قال لقیت الموت بعدک - یرید ما لقیه من شدّه مرضه - فقال: کیف لقیته؟ قال: شدیداً ألیماً، قال: ما لقیته إنّما لقیت ما یبدؤ به ویعرّفک بعض حاله، إنّما الناس رجلان: مستریح بالموت، ومستراح منه، فجدّد الإیمان باللّه وبالولایه تکن مستریحاً، ففعل الرجل ذلک ، ثمّ قال: یا بن رسول اللّه ، هذه ملائکه ربّی بالتحیّات والتحف یسلّمون علیک وهم قیام بین یدیک ، فأذن لهم فی الجلوس، فقال الرضا علیه السلام: اجلسوا ملائکه ربّی، ثمّ قال للمریض: سلهم أُمروا بالقیام بحضرتی ؟ فقال المریض: سألتهم فذکروا أنّه لو حضرک کلّ من خلقه اللّه من ملائکته لقاموا لک ولم یجلسوا حتّی تأذن لهم، هکذا أمرهم اللّه عزّ وجلّ، ثمّ غمض الرجل عینیه وقال: السلام علیک یا بن رسول اللّه ، هذا شخصک ماثل لی مع أشخاص محمّد ومن بعده الأئمّه علیهم السلام وقضی الرجل»: معانی الأخبار ص 289، مستدرک الوسائل ج 2 ص 126، بحار الأنوار ج 6 ص 155، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 127.

(20) . عن سدیر الصیرفی قال: «قلت لأبی عبد اللّه علیه السلام: جُعلت فداک یا بن رسول اللّه ، هل یُکره المؤن علی قبض روحه ؟ قال: لا واللّه ، إنه إذا أتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک ، فیقول له ملک الموت: یا ولیّ اللّه لا تجزع، فوالذی بعث محمّداً صلی الله علیه و آله وسلم لأنا أبرّ بک وأشفق علیک من والد رحیم لو حضرک، افتح عینیک فانظر، قال: ویمثل له رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه من ذرّیتهم علیهم السلام فیقال له: هذا رسول اللّه وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه رفقاؤ، قال: فیفتح عینیه فینظر فینادی روحه مناد من قبل ربّ العزّه ، فیقول: یا أیّتها النفس المطمئنّه إلی محمّد وأهل بیته ، ارجعی إلی ربّک راضیه بالولایه، مرضیه بالثواب، فادخلی فی عبادی - یعنی محمّد أو أهل بیته - وادخلی جنّتی، فما من شیء، أحبّ إلیه من استلال روحه واللحوق بالمنادی»: الکافی ج 3 ص 178، بحار الأنوار ج 6 ص 196.

ص: 72

عن عبد الرحیم قال: «قال أبو جعفر علیه السلام: إنّما أحدکم حین یبلغ نفسه ها هنا ، ینزل علیه ملک الموت فیقول: أمّا ما کنت ترجو فقد أُعطیته، وأمّا کنت تخافه فقد أمنت منه، ویفتح له باب إلی منزله من الجنّه، ویقال له: انظر إلی مسکنک فی الجنّه...»: دعائم الإسلام ج 71، بحار الأنوار ج 6 ص 177، التفسیر الصافی ج 2 ص 410.

(21) . سالم بن أبی سلمه، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقیل: یا رسول اللّه ، إنّ فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ومعه ناس من أصحابه حتّی أتاه وهو مغمی علیه، قال: فقال: یا ملک الموت کف عن الرجل حتّی أسأله، فأفاق الرجل فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: ما رأیت ؟ قال: رأیت بیاضاً کثیراً وسواداً کثیراً، فقال: فأیّهما کان أقرب إلیک ؟ فقال: السواد، فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: قل: اللّهمّ اغفر لی الکثیر من معاصیک، واقبل منّی الیسیر من طاعتک، فقال ثمّ أُغمی علیه ، فقال: یا ملک الموت خفّف عنه ساعه حتّی أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأیت ؟ قال: رأیت بیاضاً کثیراً وسواداً کثیراً، قال: فأیّهما کان أقرب إلیک ؟ فقال، البیاض، فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: غفر اللّه لصاحبکم. قال: فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: إذا حضرتم میّتاً فقولوا له هذا الکلام لیقوله»: الکافی ج 3 ص 125، وسائل الشیعه ج 16672، الحدائق الناظره ج 3 ص 363، جواهر الکلام ج 4 ص 17، ذخیره المعاد ج 1 ص 81، مصباح الفقیه ج 1 ص 347.

(22) . «سُئل رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: کیف یتوفّی ملک الموت المؤن ؟ فقال: إنّ ملک الموت لیقف من المؤن عند موته موقف العبد الذلیل من المولی ، فیقوم هو وأصحابه لا یدنو منه حتّی یبدأ بالتسلیم ویبشّره بالجنّه»: کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 135، بحار الأنوار6 ص 167، تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 225.

(23) . قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: «إذا رضی اللّه عن عبدٍ قال: یا ملک الموت ، اذهب إلی فلان فأتنی بروحه، حسبی من عمله، قد بلوته فوجدته حیث أحبّ، فینزل ملک الموت ومعه خمسمئه من الملائکه معهم قضبان الریاحین وأُصول الزعفران، کلّ واحد منهم یبشّره ببشاره سوی بشاره صاحبه، ویقوم الملائکه صفّین لخروج روحه، معهم الریحان ، فإذا نظر إلیهم إبلیس وضع یده علی رأسه ثمّ صرخ، فیقول له جنوده: مالک یا سیّدنا ؟ فیقول: أما ترون ما أعطی هذا العبد من الکرامه ؟ أین کنتم عن هذا ؟ قالوا: جهدنا به فلم یطعنا»: بحار الأنوار ج 6 ص 161، معارج الیقین فی أُصول الدین ص 488.

(24) . عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ینفق فی الطیب أکثر ممّا ینفق فی الطعام»: الکافی ج 6 ص 12، مکارم الأخلاق ص 34.

(25) . عن أبی بصیر قال: قال أبو عبد اللّه علیه السلام فی حدیثٍ:«... فإذا وضع فی قبره ردّ إلیه الروح إلی ورکیه ، ثمّ

ص: 73

یُسأل عمّا یعلم، فإذا جاء بما یعلم فتح له ذلک الباب الذی أراه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم، فیدخل علیه من نورها وبردها وطیب ریحها...»: الکافی ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 144، تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 555.

(26) . عن حنان بن سدیر، عن أبیه، قال: «کنت عند أبی عبد اللّه علیه السلام ، فذُکر عنده المؤن وما یجب من حقّه، فالتفت إلیّ أبو عبد اللّه علیه السلام فقال لی: یا أبا الفضل ، ألا أحدّثک بحال المؤن عند اللّه ؟ فقلت: بلی فحدّثنی جُعلت فداک، فقال: إذا قبض اللّه روح المؤن ، صعد ملکاه إلی السماء فقالا: یا ربّ ، عبدک ونعم العبد، کان سریعاً إلی طاعتک، بطیئاً عن معصیتک، وقد قبضته إلیک، فما تأمرنا من بعده؟ فیقول الجلیل الجبّار: اهبطا إلی الدنیا وکونا عند قبر عبدی ومجّدانی وسبّحانی وهلّلانی وکبّرانی ، واکتبا ذلک لعبدی حتّی أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج 6 ص 12، جامع أحادیث الشیعه ج 15 ص 539.

«روی بأنّ المحتضر یحضره صفّ من الملائکه عن یمینه علیهم ثیاب خضر، وصفّ عن یساره علیهم ثیاب سود، ینتظر کلّ واحد من الفریقین فی قبض روحه... فإذا فارقته روحه تبعاه الملکان اللذان کانا موکلین به یبکیان ویترحّمان علیه، ویقولان: رحم اللّه هذا العبد کم أسمعنا الخیر، وکم أشهدنا علی الصالحات، وقالا: یا ربّنا إنّا کنّا موکلین به وقد نقلته إلی جوارک فما تأمرنا ؟ فیقول تعالی: تلزمان قبره وتترحّمان علیه وتستغفران له إلی یوم القیامه، فإذا کان یوم القیامه أتیاه بمرکبٍ فأرکباه ومشیا بین یدیه إلی الجنّه وخدماه فی الجنّه»: الدعوات ص 282، بحار الأنوار ج 6 ص 172.

(27) . عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: «قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام: قال اللّه عزّ وجلّ: ما من شیء أتردّد عنه تردّدی عن قبض روح المؤن، یکره الموت وأنا أکره مساءته، فإذا حضره أجله الذی لا یؤّر فیه بعثت إلیه بریحانتین من الجنّه، تُسمّی إحداهما المسخیه، والأُخری المنسیه، فأمّا المسخیه فتسخیه عن ماله، وأمّا المنسیه فتنسیه أمر الدنیا»: الأمالی للطوسی ص 414، بحار الأنوار ج 6 ص 152.

عن أبی محمّد الأنصاری - وکان خیّراً - عن عمّار الأسدی، عن أبی عبد اللّه علیه السلام ، قال: «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: لو أنّ مؤناً أقسم علی ربّه عزّ وجلّ أن لا یمیته ما أماته أبداً، ولکن إذا حضر أجله بعث اللّه عزّ وجلّ إلیه ریحین: ریحاً یُقال له: المنسیه، وریحاً یُقال له: المسخیه، فأمّا المنسیه فإنّها تنسیه أهله وماله، فأمّا المسخیه فإنّها تسخی نفسه عن الدنیا حتّی یختار ما عند اللّه تبارک وتعالی»: الکافی ج 2 ص 127، معانی الاخبار ص 142.

(28) . عن أبی بصیر قال: «قلت لأبی عبد اللّه علیه السلام : جُعلت فداک ، یُستکره المؤن علی خروج نفسه ؟ قال:

ص: 74

فقال: لا واللّه، قال: قلت: وکیف ذاک؟ قال: إنّ المؤن إذا حضرته الوفاه حضر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وأهل بیته: أمیر المؤنین علیّ بن أبی طالب وفاطمه والحسن والحسین ، وجمیع الأئمّه علیهم الصلاه والسلام، - وأکنوا عن اسم فاطمه - ویحضره جبرئیل ومیکائیل وإسرافیل وعزرائیل...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(29) . عن أبی بصیر فی حدیثٍ طویل عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «... ثمّ یقولون جمیعاً لملک الموت: إنّه ممّن کان یحبّ محمّداً وآله ویتولّی علیّاً وذرّیته ، فارفق به ، قال: فیقول ملک الموت: والذی اختارکم وکرّمکم واصطفی محمّداً صلی الله علیه و آله وسلم بالنبوّه وخصّه بالرساله ، لأنا أرفق به من والد رفیق، وأشفق علیه من أخ شفیق، ثمّ قام إلیه ملک الموت فیقول: یا عبد اللّه ، أخذت فکاک رقبتک ؟ أخذت رهان أمانک ؟ فیقول: نعم، فیقول الملک: فبماذا ؟ فیقول: بحبّی محمّداً وآله، وبولایتی علیّ بن أبی طالب وذرّیته، فیقول: أمّا ما کنت تحذر فقد آمنک اللّه منه، وأمّا ما کنت ترجو فقد أتاک اللّه به، افتح عینیک فانظر إلی ما عندک، قال: فیفتح عینیه فینظر إلیهم واحداً واحداً، ویفتح له باب إلی الجنّه فینظر إلیها، فیقول له: هذا ما أعدّ اللّه لک، وهؤاء رفقاؤ، أفتحبّ اللحاق بهم أو الرجوع إلی الدنیا؟ قال: فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: أما رأیت شخوصه ورفع حاجبیه إلی فوق من قوله: لا حاجه لی إلی الدنیا ولا الرجوع إلیها؟ وینادیه مناد من بطنان العرش یسمعه ویسمع من بحضرته: یا أیّتها النفس المطمئنّه إلی محمّد ووصیّه والأئمّه من بعده ، ارجعی إلی ربّک راضیه بالولایه، مرضیه بالثواب، فادخلی فی عبادی مع محمّد وأهل بیته ، وادخلی جنّتی غیر مشوبه»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(30) . فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: «... افتح عینیک فانظر، قال : ویمثل له رسول اللّه علیه السلام وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه من ذرّیتهم علیهم السلام ، فیقال له : هذا رسول اللّه وأمیر المؤنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه رفقاؤ، قال : فیفتح عینیه فینظر...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(31) . فقال أبو عبد اللّه علیه السلام: «أما رأیت شخوصه ورفع حاجبیه إلی فوق ، من قوله: لا حاجه لی إلی الدنیا ولا الرجوع إلیها؟...»: تفسیر الفرات ص 553، بحار الأنوار ج 6 ص 162.

(32) . عن أبی بصیر قال: «قال أبو عبد اللّه علیه السلام: إذا حیل بینه وبین الکلام ، أتاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ومن شاء اللّه، فجلس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عن یمینه، والآخر عن یساره، فیقول له رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم: أمّا ما کنت ترجو فهو ذا أمامک، وأمّا ما کنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثمّ یفتح له باب إلی الجنّه فیقول: هذا منزلک فی الجنّه ، فإن شئت رددناک إلی الدنیا ولک فیها ذهب وفضّه، فیقول: لا حاجه فی الدنیا، فعند ذلک یبیضّ لونه، ویرشح

ص: 75

جبینه، وتتقلّص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عینه الیسری، فأیّ هذه العلامات رأیت فاکتف بها... وتلقاه أرواح المؤنین یسلّمون علیه ویبشّرونه بما أعدّ اللّه له جلّ ثناؤ من النعیم...»: الکافی ج 3 ص 130، بحار الأنوار ج 6 ص 197، جامع أحادیث الشیعه ج 3 ص 144، تفسیر نور الثقلین ج 3 ص 555.

ص: 76

## منابع

1. اختیار معرفه الرجال، الشیخ الطوسی، (460 ق)، تصحیح میرداماد الإسترابادی، تحقیق: السیّد علی الرجایی، 1404، الطبعه الأولی، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث.

2. أعیان الشیعه، السیّد محمّد الأمین، (1371 ق)، دار التعارف للمطبوعات، بیروت.

3. الإقبال الأعمال، السیّد ابن طاووس، (664 ق)، تحقیق: جواد القیومی الإصفهانی، الطبعه الأولی، مکتب الإعلام الإسلامی، قمّ.

4. الأمالی، الشیخ الطوسی، (460 ق)، الطبعه الأولی، (1414 ق)، دار الثقافه للطباعه والنشر والتوزیع، قمّ.

5. الأمالی، الشیخ المفید (413 ق)، الطبعه الثانیه 1414، دار المفید للطباعه والنشر و التوزیع، بیروت.

6. الإیقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، الحرّ االعاملی، (1104 ق)، تحقیق مشتاق المظفّر، الطبعه الأولی، 1422 ق، دلیل ما، قمّ.

7. بحار الأنوار، العلاّمه المجلسی، (111 ق)، الطبعه الأولی، 1403 ق ، دار إحیاء التراث العربی، بیروت.

8. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، (571 ق)، تحقیق: علی شیری، 1415، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت.

9. تفسیر أبی حمزه الثمالی، أبو حمزه الثمالی (148 ق)، جمعه ورتّبه عبد الرزاق محمّد حسین حرز الدین، الطبعه الأولی، 1420 ق، مطبعه الهادی.

10. تفسیر العیّاشی، محمّد بن مسعود العیّاشی، (320 ق)، تحقیق: الحاج السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی، مکتبه العلمیه الإسلامیه، طهران.

ص: 77

11. تفسیر الفرات، فرات بن إبراهیم الکوفی، (352 ق)، تحقیق محمّد الکاظم، الطبعه الأولی، 1410 ق، مؤسّسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامی، طهران.

12. تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، (1112 ق)، تصحیح وتعلیق: السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی، الطبعه الرابعه، 1370 ش، مؤسّسه إسماعیلیان للطباعه والنشر والتوزیع، قمّ.

13. جامع أحادیث الشیعه، السیّد البروجردی، (1383 ق)، المطبعه العلمیه، قمّ.

14. جواهر الکلام، الشیخ الجواهری، (1266ق)، تحقیق وتعلیق: الشیخ عبّاس القوچانی، الطبعه الثانیه، 1365 ش، دار الکتب الإسلامیه، طهران.

15. الحدائق الناضره، المحقّق البحرانی، (186 ق)، تحقیق وتعلیق وإشراف: محمّد تقی الإیروانی، مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قمّ.

16. الخصال، الشیخ الصدوق، (381 ق)، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، الطبعه الأولی، منشورات جماعه المدرّسین فی الحوزه العلمیه، قمّ.

17. خلاصه الأقوال، العلاّمه الحلّی، (726ق)، الشیخ جواد القیومی، الطبعه الأولی، 1417 ق، مؤسّسه نشر الفقاهه.

18. دستور معالم الحکم، ابن سلامه، (454 ق)، الطبعه الأولی، مکتبه المفید، قمّ.

19. دعائم الإسلام، القاضی النعمان المغربی، (363 ق)، تحقیق: آصف بن علی أصغر فیضی، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام بالأُوفسیت عن طبعه دار المعارف فی القاهره.

20. الدعوات، قطب الدین الراوندی، (573 ق)، الطبعه الأولی، 1407 ق، مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، قمّ.

21. ذخیره المعاد، المحقّق السبزواری، (1090ق)، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، طبعه حجریه.

22. رجال ابن داوود، ابن داوود الحلّی، (740 ق)، تحقیق: السیّد محمّد بحر العلوم، الطبعه الأولی، منشورات الرضی، قمّ.

23. رجال الطوسی، الشیخ الطوسی، (60 ق)، تحقیق: جواد القیومی الإصفهانی، الطبعه الأولی، مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قمّ.

24. رجال النجاشی، النجاشی، (450 ق)، الطبعه الخامسه، 1416، مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه

ص: 78

لجامعه المدرّسین بقمّ المقدّسه.

25. شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، (363 ق)، تحقیق: محمّد الجلالی، الطبعه الثانیه، 14 ق14، مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجامعه المدرّسین، قمّ.

26. شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، (656ق)، تحقیق: محمّد أبو الفضل إبراهیم، مؤسّسه مطبوعاتی إسماعیلیان، قمّ بالأُوفسیت عن طبعه دار إحیاء الکتب العربیه.

27. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، (381ق)، تقدیم: السیّد محمّد صادق بحر العلوم، 1385ق، منشورات المکتبه الحیدریه، النجف الأشرف.

28. عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمّد اللیثی الواسطی، (القرن الثانی)، تحقیق: الشیخ حسین الحسینی البیرجندی، الطبعه الأولی، دار الحدیث، قمّ.

29. الغدیر، الشیخ الأمینی، (1392 ق)، الطبعه الرابعه، 1397 ق، دار الکتب العربی، بیروت.

30. الفصول المهمّه فی أُصول الأئمّه، الحرّ العاملی، (1104 ق)، تحقیق محمّد القائینی، الطبعه الأولی، 1418، مؤسّسه إسلامی إمام رضا علیه السلام.

31. فضائل الأشهر الثلاثه، الشیخ الصدوق (381 ق) تحقیق: غلامرضا عرفانیان، الطبعه الثانیه.

32. الفهرست، الشیخ الطوسی، (460ق)، الشیخ جواد القیومی، الطبعه الأولی، 1417، مؤسّسه نشر الفقاهه.

33. قاموس الرجال، الشیخ محمّد تقی التستری، معاصر، الطبعه الأولی، 1419، مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجامعه المدرّسین بقمّ المقدّسه.

34. الکافی، الشیخ الکلینی ،(329 ق)، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، الطبعه الخامسه، دار الکتب الإسلامیه، طهران.

35. کتاب الزهد، الحسین بن سعد الکوفی، القرن الثالث، تحقیق میرزا رضا عرفانیان، الطبعه الأولی، 1399 ق، مطبعه العلمیه، قمّ.

36. کشف الغمّه، ابن أبی الفتح الأربلی، (693ق)، الطبعه الثانیه، 1405 ق، دار الأضواء، بیروت.

37. کنز العمّال، المتّقی الهندی، (975 ق)، ضبط وتفسیر: الشیخ بکری حیانی، تصحیح وفهرسه: الشیخ

ص: 79

صفوه السقا، مؤسّسه الرساله، بیروت.

38. المحاسن، أحمد بن محمّد بن خالد البرقی، (274 ق)، تحقیق: سیّد جلال الحسینی، دار الکتب الإسلامیه، طهران

39. مدینه المعاجز، السیّد هاشم البحرانی، (1107 ق)، تحقیق عزّه اللّه المولائی الهمدانی، الطبعه الأولی، 1413، مؤسّسه المعارف الإسلامیه، قمّ.

40. مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، (1320ق)، الطبعه الأولی، 1408 ق، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، قمّ.

41. مصباح الفقیه، آقا رضا الهمدانی، (1322 ق)، الطبعه الأولی، منشورات مکتبه الصدر، طهران.

42. المصباح، الکفعمی، (905 ق)، الطبعه الثالثه، 1403 ق، مؤسّسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت.

43. مصباح المتهجّد، الشیخ الطوسی، (460 ق)، الطبعه الأولی، مؤسّسه فقه الشیعه، بیروت.

44. معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، (381 ق)، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قمّ.

45. معجم رجال الحدیث، السیّد الخوئی، (411 ق)، الطبعه الخامسه، 1413 ق،، طبعه منقّحه ومزیده.

46. مکارم الأخلاق، الشیخ الطبرسی (548 ق) الطبعه السادسه، منشورات الشریف الرضی، قمّ.

47. مناقب آل أبی طالب، لابن شهر آشوب، (588 ق)، الطبعه الأولی 1376 ق، المکتبه الحیدریه، النجف الأشرف.

48. کتاب من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، (81 ق)، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، الطبعه الثانیه، مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قمّ.

49. میزان الحکمه، محمّد الریشهری، تحقیق دار الحدیث، الطبعه الأولی، دار الحدیث.

50. نقد الرجال ، التفرشی ( القرن الحادی عشر) ، الطبعه الأولی ، 1418 ق ، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث .

51. نهج البلاغه، شرح: الشیخ محمّد عبده، الطبعه الأولی، 1412ق، دار الذخائر، قمّ.

52. وسائل الشیعه، الشیخ الحرّ العاملی، (1104 )، الطبعه الثانیه، 414 ق، مؤسّسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قمّ.

ص: 80